

زنده گی نامه زنان صحابه

نویسنده: عبدالکریم غریق

قسمت هفتم

اسماء دختر قرط انصاری

اسماء دختر قرط بن خنساء بن سنان انصاری بوده و مادرش ماویه دختر قین بن کعب بن سواد از بنی سلمه می باشد و موصوفه زوجه فضل بن نعمان انصاری بوده است و ابن سعد در کتاب طبقات در باره وی چنین نگاشته است: اسماء دختر قرط بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه بوده و خواهر پدر مادری عمیره دختر قرط است و طفیل بن نعمان بن خنساء با او ازدواج کرد و اسماء برای او ربیع را آورد. اسماء مسلمان شده و با پیامبر اسلام بیعت کرده است.

(الاصابه صفحه 1633 - حیاة الصحابیات صفحه 55 - طبقات ابن سعد جلد هشتم صفحه 403)

اسماء دختر کعب

اسماء دختر کعب را ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه ذکر کرده اما باز می نویسد که وی همان اسماء دختر نعمان بوده است. (الاصابه صفحه 1633)

اسماء دختر مجمل

امام محمد بن حبان بستی در کتاب تقریب الثقات می نویسد که اسماء دختر مجمل همسر حاطب بن حارث جمحی و یکی از زنان صحابه بوده که در اول بعثت نبی اکرم(ص) اسلام آورده است. تقریب الثقات صفحه 216

اسماء دختر محرز

اسماء دختر محرز بن عامر بن مالک بن عدی بن غنم بن نجار بوده و از وی ابن ماکولا یاد آوری نموده و ابن سعد نیز در کتاب طبقات در باره وی چنین نگاشته است: اسماء دختر محرز بن عامر بن مالک بن عدی بن غنم بن نجار مادرش ام سهل دختر ابو خارجه عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است او را ابو بشیر قیس بن عبید بن حر بن عمرو بن جعد بن عوف بن میزول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت که برای او بشیر و جعد را آورد. اسماء نیز مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

(الاصابه صفحه 1633 - حیاة الصحابیات صفحه 54 - طبقات ابن سعد جلد هشتم صفحه 422)

اسماء دختر مخربه تمیمی دارمی

اسماء دختر مخربه بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم تمیمی دارمی را بلاذری به نقل از ابو عبیده معمر بن مثنی 1 ذکر کرده و آورده است که هشام بن مغیره به نجران رفت و اسماء دختر مخربه را دید و از زیبایی او

¹ معمر بن مثنی تمیمی نحوی فارسی بصری: معمر بن مثنی تمیمی فارسی نحوی بصری مکنی به ابو عبیده و ملقب به سبخت یکی از دانشمندان عصر خود بود. وی در سال 110 هجری قمری و طبق گفته بعضی از مورخین در سال 114 متولد گردیده است. بعضی ها اصل و نسب او را یهودی گفته چنانکه ابن الندیم از ابی العیناء و او از مردی روایت کند که ابو عبیده را گفتند: تو همه کسان را به بدی یاد کردی و در انساب آنان طعن آوردی. ما را نگفتی که پدر کی؟ و اصل او چه بوده است؟ ابو عبیده گفت: او نیز یهودی بود از مردم باجروان. و باز ابن الندیم گوید: به خط علان شعوبی دیدم که لقب او سبخت و از مردم فارس و ایرانی نژاد است نامبرده عالمی دانشمند، فقیه و آگاه به مسائل اسلام و جاهلیت بود و در اشعار عرب نکو دسترس داشت چنانکه او را علامه بصره گفته اند، ابو عبیده بد زبان و رک گوی بود و اهل بصره جملگی از ترس آبروی خویش از وی گریزان بودند و چون

درگذشت از آنجا که هیچ شریف و وضعی از بذانت لسان وی بی نصیب نمانده بود کس بر جنازه او حاضر نیامد، ابن خلکان به نقل از جاحظ آرد که بر روی زمین از ارباب جماعت و خوارج دانتر از وی به جمیع علوم کس نبود. و باز ابن الندیم گوید: به خط ابی عبدالله بن مقله خواندم که ابوالعباس ثعلب گفت: ابو عبیده (معمر بن مثنی) بر طریق خوارج رفتی و هرگاه قرآن خواندی به نظر خواندی، و با کمال معرفت او به ادب، هرگاه انشاد بیثی کردی در اعراب آن مرتکب لعن شدی و سال عمر او نزدیک به صد رسید.

ابوحاتم سجستانی گوید: ابو عبیده از اینکه من از خوارج سیستانم مرا حرمت نهادی. ابو عبیده معمر بن مثنی روحیه ضد عرب داشت چنانکه می گویند: او دشمن عرب بود و در مثالب عرب کتابها نوشت. و بعضی هم او را غلامباره و لوطی گفته اند اما واقعیت اینست که وی مردی صاحب فضائل بسیار و یگانه عصر خود بود و از این رو حساد بسیار بر وی گرد آمده اند و از طرفی چون راه خوارج گرفته و نیز بذانت لسان داشته است دشمنان دیگری بر حاسدین افزوده است و مجموع آنان او را با انواع تهمت ها از قبیل ضد عرب، یهودی الاصل، غلامباره و غیره متهم کرده اند.

نامبرده تا هنگام مرگ به کار تصنیف پرداخت و او را دویست کتاب است که از جمله آن می باشد: اعراب القرآن، غریب القرآن، مجاز القرآن، معانی القرآن، غریب الحدیث، کتاب المثالب، کتاب الدبیاح، کتاب جفوة خالد، کتاب الحیوان، کتاب الامثال، کتاب مسعود، کتاب النصره، کتاب خیر الروایه، کتاب خراسان، کتاب مغزات قیس والیمن، کتاب خیر عبدالقیس، کتاب خبر ابی بغیض، کتاب الخوارج البحرین والیمامه، کتاب الموالی، کتاب العله، کتاب الضیفان، کتاب الطروفه، کتاب مرج راهط، کتاب المناقرات، کتاب القیائل، کتاب خیر التوام، کتاب القواریر، کتاب البازی، کتاب الحمام، کتاب الحیات، کتاب العقارب، کتاب خصی الخیل، کتاب النواشد، کتاب الاعتبار، کتاب الملاص، کتاب ایادی الازد، کتاب مناقب باهله، کتاب الخیل، کتاب الإبل، کتاب الاسنان، کتاب المجان، کتاب الزرع، کتاب الرحل، کتاب الدلو، کتاب البکره، کتاب السرج، کتاب اللجام، کتاب القوس، کتاب السیف، کتاب مثالب باهله، کتاب الشوراء، کتاب الاحلام، کتاب الزوائد، کتاب مقاتل الفرسان، کتاب قامة لرئیس، کتاب مقاتل الاشراف، کتاب الشعر والشعراء، کتاب فعل و افعال، کتاب المصادر، کتاب خلق الانسان، کتاب الفرق، کتاب الخسف، کتاب مکه والحرم، کتاب الجمل وصفین، کتاب بیوتات العرب، کتاب اللغات، کتاب الغارات، کتاب المعاتبات، کتاب الملاویات، کتاب الاضداد، کتاب معاصر العرب، کتاب القیالین، کتاب العققه، کتاب مائر غطفان، کتاب الأوفیاء، کتاب أسماء الخیل، کتاب مقتل عثمان بن عفان، کتاب قضات بصره، کتاب فتوح ارمینیه، کتاب فتوح الاهواز، کتاب لصوص العرب، کتاب ادعیاء العرب، کتاب اخبار الحجاج، کتاب قصه الکعبه، کتاب الخمس من قریش، کتاب فضائل الفرس، کتاب اعشار الجزور، کتاب الحمالین والحمالات، کتاب ماتلحن فیہ العامه، کتاب مسلم بن قتیبه، کتاب روستقیاذ، کتاب السواد و فتحه، کتاب مسعود بن عمرو و مقتله، کتاب من شکر من العمال، کتاب غریب بطون العرب، کتاب تسمیه من قتل بنواسد، کتاب الجمع والتثنیه، کتاب الاوس والخزرج، کتاب محمد و ابراهیم ابنی عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابیطالب (رض)، کتاب الامثال، کتاب الایام، کتاب الحرات، کتاب ایام بنی یشکر و اخبارهم، کتاب بنی مازن و اخبارهم، دیباجه فی حکماء العرب، کتاب الإبدال، کتاب الإحتلام، کتاب الأعشار والجزوار، کتاب الإعلام، کتاب الحدود، کتاب الطروفه، کتاب العقه، کتاب اللجام، کتاب مانحن فیہ العامه، کتاب المجاز، کتاب الملاصی، کتاب النفوس، کتاب النوانح، نقاض جریر والفرزدق، کتاب التاج، کتاب الحدود، کتاب البله، کتاب خیر البراض، کتاب القران، کتاب النواکح، کتاب النواشر، کتاب حضر الخیل، کتاب الاعیان، کتاب بیان باهله، کتاب الاسنان، کتاب الفرس، کتاب الترس، کتاب العقیقه، کتاب ایام الصغیر خمسة و سبعون يوماً، کتاب ایام الکبیر الف و مانتایوم، کتاب ایام بنی مازن و اخبارهم.

معمر بن مثنی از هشام بن عروه، ابی عمرو بن علاء، ابوالولید بن داب و دیگران حدیث روایت نموده و از او ابو عثمان بکر بن محمد مازنی، ابوحاتم سهل بن محمد سجستانی، عبدالله بن محمد توزی، ابو عبیده قاسم بن سلام، عمر بن شبه نمری، اسحاق بن ابراهیم موصلی و دیگران روایت نموده اند.

ابوسعید سیرافی می گوید: وی از داناترین مردم به نژاد عرب و تاریخ ایشان بود و او را کتب بیشاری است، ابو عبیده معمر بن مثنی و اصمعی همیشه با همدیگر در کشمکش بودند و هر یک دوستان خود را داشتند.

ابوالعباس میرد گفته است که معمر بن مثنی عالم به شعر، رموز و نسب بود و اصمعی با وی رشک میبرد و او از معمر بن مثنی در نحو دانسته تر بود. و جاحظ می گوید: در روی زمین دانسته تر از وی در جمیع علوم کسی نبود. و یعقوب بن شبیه گفته است که از علی بن مدینی شنیدم که یاد ابو عبیده معمر بن مثنی را می کرد و از او به نیکی یاد می نمود و روایات وی را صحیح میدانست و می گفت: از عرب چیزی را حکایت نمی کرد مگر چیز صحیح را. و ثعلب می گوید: اصمعی نگارش و انشاء زیبای دارد اما در نوشته های وی فائده ای کمی است، و اما ابو عبیده زیبا نمی نویسد اما فوائد زیادی در نوشته های وی موجود است. و خطیب می گوید: گفته شده است که معمر بن مثنی در همان شبی متولد گردید که حسن در آن وفات یافت و ابوموسی عنزی وفات او را در سال 208 هجری قمری و ابو غفیر در سال 211 و صولی در سال 209 و بعضی دیگر از مؤرخین سال 210 هجری قمری گفته اند. از وی در اوائل کتاب نکات در سنن ابی داؤود یاد گردیده و بخاری نیز ذکر وی را آورده است و حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون او را بغدادی الاصل گفته و آورده است که وی عالم به علم فقه و تاریخ بوده و در سال 110 هجری قمری متولد و در سال 203 وفات یافته و به تعداد 203 عنوان کتاب تصنیف نموده است و امام ابن حبان گفته است معمر بن مثنی تیمی مکنی به ابو عبیده از اتباع تابعین و از اهالی بصره بوده و زیادت در شعر و ادب دسترس داشته و در سال 210 هجری قمری وفات یافته است.

کشف الظنون جلد ششم صفحه 361 و 362 - تهذیب التهذیب جلد پنجم صفحه 482 و 483 - تقریب التقات صفحه 1180 لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه 781 و 782 به نقل از ابن خلکان، ابن الندیم، نامه دانشوران و تاریخ حبیب السیر

² نجران: نجران سوم بلاد یمن است و شهر های مهم یمن صنعاء، عدن و نجران می باشد و در سال دهم هجرت مسیحیان این شهر گروهی را برای ملاقات و مذاکره با پیغمبر اسلام به مدینه فرستادند، پیغمبر (ص) ایشان را به اسلام دعوت کردند اما آنها قبول نکردند، پیشنهاد مباحله کردند آنها امتناع نمودند، پس معاهده ای با پیامبر (ص) بستند بر اینکه جزیه بدهند و در امان باشند. این معاهده که بر طبق دستور سوره توبه بسته شده بود تا زمان حضرت عمر فاروق (رض) مجری بود.

به تعجب افتاد و با وی ازدواج کرد و اسماء از وی حامله شده و هشام او را به مکه آورد و در مکه از وی ابو جهل و حارث متولد گردیدند بعداً هشام وفات یافت و اسماء موصوفه را عبدالله بن ابی ربیع بن مغیره به نکاح گرفت که برای وی عیاش را آورده و عیاش برادر مادری ابو جهل و حارث بود. بعضی از مورخین نسب وی را چنین گفته اند: اسماء دختر عمرو بن مخزبه بن جندل بن ابی ابیر بن نهشل بن دارم.

بلاذری می گوید: اسماء منکوره قبل از هجرت پسرش عیاش به مدینه در حال کفر وفات یافت اما دیگر مورخین گفته اند که وی مسلمان شده و تا زمان خلافت حضرت عمر فاروق (رض) زنده بود و این مقوله ثابت تر است.

اسماء دختر مخزبه از جمله زنان شاعره بوده و بیٹی چند از اشعارش را ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه نقل کرده است.

بعضی از مفسرین آورده اند که: (یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد.....) سوره اعراف آیه 31 ترجمه: ای فرزندان آدم! زیورهای خود را در مقام عبادت به بر گیرید. در باره وی نازل گردیده است. نامبرده عمه اسماء دختر سلامه مادر عبدالله بن عیاش بن عبدالله بن ابی ربیع می باشد که شرح حال وی قبلاً گذشت اما بعضی از مورخین شرح زنده گی هر دو را با هم خلط نمودند زیرا مادر عیاش بن عبدالله بن ابی ربیع اسماء موصوفه بوده و زوجه عیاش بن عبدالله بن ابی ربیع نیز اسماء دختر سلامه و برادرزاده همین اسماء است.

از اسماء منکوره عبدالله بن عیاش و ربیع دختر معوذ حدیث روایت نموده اند. زبیر بن بکار بین هر دو اسماء بطور دقیق فرق گذاشته و قتیکه شرح حال حارث بن هشام را بیان نموده و زنده گی برادر پدر مادری وی عمرو بن هشام یعنی ابوجهل و مادرش اسماء دختر مخزبه و برادران مادری اش عبدالله بن عبدالله بن ابی ربیع و عیاش بن عبدالله بن ابی ربیع را آورده و قصه هجرت عیاش به مدینه و قسم مادرش را که نذر کرده بود تا بر گشت وی به مکه غذا نخورد و بر گشت عیاش به مکه را نقل کرده می گوید: مادر عبدالله بن عیاش بن ابی ربیع اسماء دختر سلامه بن مخزبه بوده است. و قصه مذکور را ابن اسحاق نیز آورده است.

و محمد بن سعد نیز در کتاب طبقات چنین نگاشته است: اسماء دختر مخزبه بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم از خاندان تمیم است، مادرش عناق دختر جبار بن عوف بن ابی حارثه بن زید بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل است. اسماء را هشام بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم به همسری گرفت و اسماء برای او ابوجهل و حارث را به دنیا آورد، هشام بن مغیره در گذشت و پس از او برادرش ابوربیعه بن مغیره اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای او دو پسر به نامهای عیاش و عبدالله و دختری به نام حجیر زانید.

اسماء مسلمان شد و بیعت کرد و به مدینه آمد و تا هنگام خلافت عمر بن خطاب یا تا پس از آن زنده بود. محمد بن عمر واقفی از عبدالحمید بن جعفر³ و عبدالله بن ابی عبیده از ابو عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر⁴، از گفته ربیع دختر معوذ بن عفره ما را خبر داد که می گفته است: همراه تنی چند از بانوان انصار

لغت نامه دهخدا جلد چهارم صفحه 22348

³ عبدالحمید بن جعفر انصاری اوسی مدنی: عبدالحمید بن جعفر بن عبدالله بن حکم بن رافع بن سنان انصاری اوسی مدنی مکنی به ابوالفضل و طبق گفته بعضی از مورخین ابو حفص بوده و بعضی گفته اند که رافع بن سنان جد مادری وی بوده است.

نامبرده از پدرش و از عموی پدرش عمر بن حکم و وهب بن کبسان و یحیی بن سعید انصاری و اسود بن علاه بن جاریه و ابراهیم بن عبدالله بن حنین و سعید مغبری و همران بن ابی انس و علاه بن عبدالرحمن و زیاد بن ابی ابرد و زهری و دیگران حدیث روایت نموده و از او ابن مبارک، خالد بن حارث، ابو خالد أحمز، عبدالله بن حمران، هیثم، وکیع، یحیی قطان، ابوبکر حنفی، ابن وهب، محمد بن بکر برسانی، فضل بن موسی، واقفی، ابو عاصم و دیگران روایت نموده اند.

احمد، ابن معین، یحیی بن سعید و دارمی او را ثقه گفته اما ثوری و نسائی او را در شمار ضعفاء آورده اند و ابن سعد می گوید: وی ثقه و کثیر الحدیث است و در مدینه در سال 153 هجری قمری به سن هفتاد سالگی وفات یافت و فضل بن موسی آورده است که وی به همراه محمد بن عبدالله بن حسن خروج کرد. و محمد بن حبان در کتاب تقریب الثقات می نویسد: عبدالحمید بن جعفر بن عبدالله بن حکم بن رافع بن سنان مکنی به ابوحفص اوسی انصاری از جمله اتباع تابعین و از اهالی مدینه بوده و بعضی هم کنیه او را ابوالفضل گفته اند، وی گاهی خطاء می کرد، و در سال 153 هجری قمری به سن هفتاد سالگی وفات یافت. و ذهبی در کتاب الکاشف آورده است: عبدالحمید بن جعفر بن عبدالله انصاری اوسی مدنی از عموی پدرش، نافع، قطان و ابن وهب حدیث روایت نموده و ثقه بوده اما ثوری بر او ایراد گرفته است، نامبرده در سال 153 هجری قمری وفات یافت.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه 304 و 305

تقریب الثقات صفحه 737

الکاشف جزء دوم صفحه 145

⁴ ابو عبیده بن محمد عنسی: ابو عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر عنسی برادر سلمه بن محمد بوده و بعضی هم هر دو را یک کس گفته اند. نامبرده از پدرش و لؤلؤه مولاة عمه اش ام حکم دختر عمار و جابر بن عبدالله و ربیع دختر معوذ و طلحه بن عبدالله بن

پیش اسماء دختر مخربه که مادر ابوجهل است رفتیم و این به روزگار عمر بن خطاب بود، پسرش عبدالله بن ابی ربیعہ برای او از یمن عطر می فرستاد و اسماء آنرا به صورت نسیه تا هنگام دریافت مقرر می فرمود. ما هم از او می خریدیم، اسماء همینکه شیشه های مرا از عطر پر کرد و همانگونه که برای دیگران وزن می کرد آن را وزن کرد و گفت: حق و طلب مرا به نام خود بنویسید، به منشی که حضور داشت گفتم آری بنویس که این مقدار وام بر عهده ربیع دختر معوذ است. اسماء گفت: کنار برو که تو دختر کسی هستی که سرور خود را کشته است. گفتم چنین نیست من دختر کسی هستم که برده خود را کشته است، اسماء گفت: به خدا سوگند هرگز چیزی به تو نمی فروشم، من هم گفتم و به خدا سوگند من هم از تو هرگز چیزی نمی خرم تازه کالای تو عطر خوبی هم نیست، ابو عبیده راوی این روایت می گوید: ربیع به من گفت: پسر! به خدا سوگند هرگز عطری به آن خوبی نبوده بودم ولی خشمگین شدم.

و علامه دهخدا نیز در لغت نامه اش می نویسد: اسماء دختر مخربه یکی از زنان صحابه است. و امام محمد بن حبان در کتاب تقریب الثقات نگاشته است که اسماء دختر مخرمه مادر بزرگ عبدالله بن عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی و یکی از زنان صحابه بوده است. و ابو نعیم نیز در کتاب معرفة الصحابه نگاشته است که اسماء دختر مخرمه تیمی مکنی به ام جلاس بوده و مادر عیاش و عبدالله پسران ابو ربیعہ می باشد و از وی عبدالله بن عباس و ربیع دختر معوذ بن عفره حدیث روایت نموده و آورده اند که عبدالله بن حارث از عبدالله بن عیاش بن ابی ربیعہ روایت نموده که پیامبر اسلام داخل شدند به بعضی از خانه های ابی ربیعہ برای عیادت مریضی یا غیر از آن کار دیگری. برای ایشان اسماء تیمیه مکنی به ام جلاس مادر عیاش بن ابی ربیعہ گفت: یا رسول الله (ص) آیا مرا نصیحت نمی کنی؟ رسول الله (ص) فرمودند: (یا ام جلاس آتیی الی اختیک ما تحیین ان تاتی الیک، و احبی اخاک ما تحیین ان یحبک) ترجمه: ای ام جلاس با خواهرت چنان رفتار کن که دوست داری او با تو رفتار کند و با برادرت چنان دوستی کن که دوست داری او با تو دوستی کند..... الحدیث

معرفة الصحابه جلد پنجم صفحه 188
تقریب الثقات صفحه 216
الاصابه صفحه 1631، 1632، 1633 و 1634
الاستیعاب جلد چهارم صفحه 346
اسد الغابه جلد هفتم صفحه 10 و 14
ترجمه قرآن کریم به قلم مهدی قمشه ای صفحه 154
تفسیر کابلی جلد دوم صفحه 50 و 51
طبقات ابن سعد جلد هشتم صفحه 311 و 312
لغت نامه دهخدا جلد دوم صفحه 2474

اسماء دختر مرثد حارثی

اسماء دختر مرثد از اولاد بنی حارث بوده و اسماعیل بن اسحاق قاضی 5 در کتاب احکام از طریق درآوردی 6 و ابن منده از طریق ابراهیم بن طهمان 7 و هر دوی ایشان از حرام بن عثمان مدنی 8 و او از عبدالرحمن 9 و

عوف و ولید بن ابوالولید و مقسم مکنی به ابوالقاسم حدیث روایت نموده و از او پسرش عبدالله و سعد بن ابراهیم و عبدالرحمن بن اسحاق مدنی و عبدالکریم جزری و اسامه بن زید لیثی و محمد بن اسحاق و دیگران روایت نموده اند. ابن معین او را ثقه گفته و ابن ابی حاتم به نقل از پدرش در جای او را منکر الحدیث گفته و اسم او را نیاورده و در جای دیگر صحیح الحدیث گفته و در جای هم اسم او را سلمه آورده است و باز بخاری می گوید: در شرح حال سلمه برادرش ابو عبیده را دیدم و حاکم ابو احمد ذکر کرده که ابو عبیده از جمله کسانی است که اسم وی شناخته نشد و باز صاحب کتاب تهذیب التهذیب می گوید: من در شرح حال محمد بن عمار در یافتم که روایت ابو عبیده را ابی داؤد به نقل از پدرش و از او جدش آورده است و محمد بن احمد بن حنبل گفته است: ابو عبیده موصوف ثقه است و از برادرش سلمه کسی حدیث روایت نکرده مگر علی بن زید و شرح حالش شناخته نشده است و ذهبی در کتاب الکاشف می نویسد: ابو عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش و جابر حدیث روایت نموده و از او سعد بن ابراهیم و ابن اسحاق روایت نموده اند و ثقه می باشد.

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه 382

الکاشف جزء سوم صفحه 334

⁵ اسماعیل بن اسحاق ازدی بصری جهضمی: اسماعیل بن اسحاق بن اسحاق بن حماد بن زید بن درهم مکنی به ابواسحاق ازدی جهضمی و معروف به حافظ ابواسحاق بصری قاضی مالکی بوده و از مردم بصره می باشد وی در سال 199 و طبق بعضی روایات سال 200 هجری متولد گردید و در بصره پرورش یافت و فقه مالکی را از احمد بن معقل فراگرفت و در این مذهب دارای مقامی بالا گردید و در احتجاج بر مذهب مالک و شرح آن چنان تصنیف کرد که پیروان این مذهب را مثالی گشت که بدان اقتداء کنند. نامبرده از محمد بن عبدالله انصاری، مسند بن مسره، علی بن مدینی و دیگران حدیث روایت نموده و از او هارون بن موسی، عبدالله بن احمد بن حنبل، یحیی بن صاعد و بسیاری دیگر روایت کنند. اسماعیل قاضی شخصیتی فاضل، عالم، متقن و فقیه بر مذهب مالک بن انس بود و مذهب مالک را شرح و تلخیص کرد و بر آن احتجاج آورد و مسند را تصنیف نمود و در علوم قرآن کتبی متعدد نوشت و کتاب یحیی بن سعید انصاری و ایوب سختیانی را گرد آورد و در بغداد قدیم وطن گرفت و به قضای آنجا

محمد 10 پسران جابر و ابی عتیق بن عبدالله 11 و ایشان از جابر بن عبدالله و او از اسما دختر مرثد حارثی خواهر بنی حارثه حدیثی را در مورد حیض روایت نموده است اما ابو عمر می گوید: حدیث مذکور تنها از

حدیث روایت نموده و از او معن، یحیی بن ابی بکیر، محمد بن سنان عوفی و خلق دیگر روایت کرده اند، نامبرده را احمد و ابوحاتم ثقه گفته اند اما تعدادی هم از جمله حسین بن ادریس او را ضعیف گفته و می گوید در روایات وی اضطراب است. وفات او را خطیب به نقل از ذهلی در سال 158 هجری قمری گفته و مالک بن سلیمان در سال 168 در مکه آورده است و امام محمد بن حبان در کتاب تقریب الثقات می نویسد: ابراهیم بن طهمان مکنی به ابوسعید از جمله اتباع تابعین بوده و طبق گفته ابن مبارک در سال 160 هجری قمری در مکه وفات یافته است اما حاجی خلیفه و علامه دهخدا وفات او را در سال 163 نگاشته اند. از آثار وی تفسیر قرآن مجید، سنن در فقه، کتاب العبدین و کتاب المناقب می باشد و مصنفات حدیث او را طاهر بن یحیی مختصر کرده است.

تهذیب التهذیب جلد اول صفحه 147 و 148

الکاشف جزء اول صفحه 40

تقریب الثقات صفحه 140

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه 298 به نقل از ابن ندیم

کشف الظنون حاجی خلیفه جلد پنجم صفحه 5

8 حرام بن عثمان انصاری مدنی: حرام بن عثمان مدنی را عبدالغنی در کتاب الکمال در باب اسامی حرام به همراه حرام بن سعد و دیگران ذکر کرده و نیز از وی حدیثی را روایت نموده اند، اما او از جمله ضعفاء است چنانکه امام شافعی گفته است که روایت از حرام بن عثمان حرام است. و ابن سعد در کتاب طبقات می نویسد: حرام بن عثمان انصاری فردی از خاندان سلمه است که پس از خروج و قیام محمد بن عبدالله بن حسن و گفته اند به سال 150 در مدینه در گذشته است. مردی پر حدیث ولی ضعیف بوده است.

تهذیب التهذیب جلد اول صفحه 517 و 518

لغت نامه دهخدا جلد ششم صفحه 8830 به نقل از منتهی الإرب

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 261

9 عبدالرحمن بن جابر انصاری سلمی مدنی: عبدالرحمن بن جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری سلمی مکنی به ابو عتیق مدنی از پدرش و ابوبرده بن نیار و حزم بن ابی کعب حدیث روایت نموده و از او سلیمان بن یسار، مسلم بن ابی مریم، طالب بن حبیب، عاصم بن عمرو بن قتاده، عبدالله بن محمد بن عقیل و دیگران روایت نموده اند. عجلوی و نسائی او را ثقه گفته اند و ابن سعد می گوید: روایت او و برادرش ضعیف است و به آنها استدلال نمی شود و محمد بن حبان در کتاب تقریب الثقات او را در شمار ثقات آورده و می نویسد: عبدالرحمن بن جابر بن عبدالله انصاری از جمله تابعین می باشد و ذهبی در کتاب الکاشف نگاشته است: عبدالرحمن بن جابر بن عبدالله مکنی به ابو عتیق از پدرش و ابی برده بن نیار حدیث روایت نموده و از او سلیمان بن یسار و عاصم بن عمر روایت نموده اند و نامبرده ثقه است. و ابوداؤد در شرح حال حزم به نقل از حرام بن عثمان و او از حفص بن میسر و او از عبدالرحمن بن جابر مناقب حضرت علی مرتضی (رض) را آورده است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه 330

الکاشف جزء دوم صفحه 154

تقریب الثقات صفحه 750

10 محمد بن جابر انصاری سلمی مدنی: محمد بن جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری سلمی مدنی از پدرش حدیث روایت نموده و از او پسرانش جابر و یحیی، حرام بن عثمان، طالب بن حبیب، محمد بن کلیب بن جابر، یحیی بن عبدالله بن یزید بن عبدالله بن آنیس و دیگران روایت نموده اند. ابن حبان او را در شمار ثقات ذکر کرده و آورده است: محمد بن جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری سلمی از جمله تابعین و از اهالی مدینه بوده است اما ابن سعد گفته که در روایاتش ضعف می باشد و نمی شود به آن استدلال کرد.

تهذیب التهذیب جلد پنجم صفحه 55

تقریب الثقات صفحه 1052

11 ابی عتیق بن عبدالله تیمی مدنی بکری: عبدالرحمن بن عبدالله بن ابی عتیق (محمد) بن عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق تیمی مکنی به ابو عتیق مدنی بکری را نسائی ذکر کرده است، نامبرده از پدرش و عطاء و قاسم بن محمد و نافع حدیث روایت نموده و از او ابن اسحاق، سلیمان بن بلال، ابوحزره یعقوب بن مجاهد و یزید بن زریع روایت کرده اند. احمد می گوید: من از او جز خیر چیزی نشنیده ام و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و ذهبی نیز در کتاب الکاشف از وی نام گرفته و او را مؤثق دانسته و علامه دهخدا می گوید: وی از جمله تابعین است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه 365

الکاشف جزء دوم صفحه 168

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه 783

طریق حرام بن عثمان روایت گردیده و حرام بن عثمان مذکور در نزد جمیع محدثین ضعیف است چنانچه امام شافعی¹² گفته است که روایت از حرام بن عثمان حرام است.

¹² امام محمد بن ادريس شافعی هاشمی قرشی مطلبی مکی: محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبدیزید بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرک بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان شافعی هاشمی مطلبی قرشی مکی مکتبی به ابو عبدالله بوده و امام یکی از چهار مذهب فقهی اهل سنت و جماعت می باشد و مادرش مسمات به فاطمه را اکثر مؤرخین از قبیله ازد یکی از قبائل معروف عرب گفته اند اما ابن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب می نویسد: حاکم در مناقب وی آورده است که از ابونصر احمد بن حسین شنیدم که او از ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه شنیده است که یونس بن عبدالاعلی گفته است مادر امام شافعی فاطمه دختر عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب بوده است و عطار نیشابوری نیز در تذکره الاولیاء می نویسد: مادرش زاهده ای بود از بنی هاشم. از اجداد شافعی سائب بن عبید در روز غزوه بدر اسلام آورد و پسرش شافع بن سائب را از صغار صحابه شمرده اند که امام شافعی لقب خود را منسوب به او کرده است و خود شافعی از جمله اتباع تابعین می باشد، مولود امام شافعی را در شهر غزه یا عسقلان و بعضی هم یمن گفته اند که همان شامات یعنی غزه یا عسقلان صحیح تر است، شافعی در سال 150 هجری قمری در همان شب وفات امام ابوحنیفه زاده شده است چنانکه خاقانی گوید:

اول شب بوحنیفه درگذشت شافعی آخر شب از مادر بیزاد

اما ادريس پدر شافعی که به علت فقر و تنگدستی از مکه به شام مهاجرت کرده بود قبل از دو سالگی وی وفات یافت و مادرش او را بواسطه حفظ نسبش دوباره به مکه برگردانید و در آنجا او را به مکتب فرستاد اما چون از نظر مالی فقیر و قادر به پرداخت اجرت معلم نبود، معلم در تربیت و تعلیم او مسامحه و احمال می ورزید، اما همین بی توجهی استاد سبب بروز حس کنجکاو و شدت علاقه او به کسب علم و دانش گردید و موجب شد که همیشه در کلاس درس حاضر و بیشتر به بیانات معلم توجه نماید و مطالب را به حافظه بسیارید. شافعی در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و ده ساله بود که مؤطاء امام مالک را نیز از بر نمود و در پانزده سالگی یا هژده سالگی مسلم بن خالد زنجی مفتی مکه اجازه افتاء را برای او داد او علوم قرآنی را در نزد اسماعیل بن قسطنطین و فقه و حدیث را در نزد سفیان بن عیینه، سعید بن سالم قدام، داؤود بن عبدالرحمن عطار و عبدالحمید بن عبدالعزیز آموخت که همگی از شاگردان عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت و دیگران بوده اند. نامبرده مدتی در بین قبیله هذیل بسر برد و در آنجا در شعر، ادبیات و لغات فصیح عرب متبحر گردید. وی در نوجوانی به مدینه رفت و در نزد مالک بن انس شتافت و از او کسب دانش نمود و باز به اجازه امام مالک سفری به عراق کرد و با امام ابی یوسف و امام محمد شیبانی شاگردان امام ابوحنیفه ملاقات نمود و دوباره به مدینه باز گشت و تا هنگام در گذشت مالک یعنی سال 179 هجری قمری در آنجا بماند. در مدینه دیگر استادان امام شافعی عبارت بودند از: ابراهیم بن ابی یحیی، ابراهیم بن سعد انصاری، عبدالعزیز بن محمد دراوردی، محمد بن سعید بن ابی فدیگ و عبدالله بن نافع صانع.

هنگامیکه امام شافعی در مدینه بود والی یمن به مدینه منوره آمد و چون عظمت مقام علمی او را مشاهده کرد پیشنهاد نمود که همراه او به یمن برود امام دعوت او را قبول نموده و به همراه او به صنعاء رفت و در آنجا حدیث و فقه را از مطرف بن مازن و هشام بن یوسف قاضی صنعاء و عمرو بن ابی سلمه و یحیی بن حسان آموخت اما دیری نگذشت که حسد حسودان شعله کشید و امام را نشانه تیر های زهرآلود تهمت قرار دادند و به هارون الرشید خلیفه عباسی سعایت کردند که شافعی به گروه علویان پیوسته و برای تخریب خلافت عباسی فعالیت دارد اگرچه شافعی با علویان خصوصاً انباء زید بن علی بن حسین و از جمله یحیی بن زید رضوان الله تعالی علیهم اجمعین همدردی داشت و همیشه می گفت:

ان کان رفضاً حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض

اگر دوستی با اولاد رسول الله(ص) رافضیگری است، گواهی دهند معتمدان و دانشمندان که رافضی ام. همان بود که شافعی را دست بسته به قصد اعدام به حضور هارون الرشید به بغداد بردند، در آنوقت یک سال از فوت امام ابویوسف قاضی شاگرد معروف امام ابوحنیفه می گذشت و در این وقت امور قضاء به امام محمد بن حسن شیبانی شاگرد دیگر امام اعظم(رح) تعلق داشت و او امام شافعی را قبلاً در مدینه منوره در نزد امام مالک ملاقات کرده بود و از مقام علمی او آگاهی داشت و چون این حالت غیر منتظره را مشاهده کرد و امام شافعی را زیر شکنجه و قید و زنجیر دید دانست که این از وی حسد ورزی و بیمار دلی دشمنان بوجود آمده رو به هارون الرشید کرد و گفت: او دارای مقام بلند علمی است و این ستم و ظلمی که به او وارد گردیده سزاوار نیست، سپس هارون خطاب به امام شافعی گفت: دلیل و سند شما برای نیرنه از خیانتی که نسبت به ما مرتکب شده اید و رهبری و ریاست مردم را بر علیه من بعهدہ داشته اید چیست؟ امام شافعی این آیه را قرائت نمود: *اذا جاءکم فاسق بنیا فنبیئوا* سوره حجرات آیه ششم. اگر فاسقی برای شما خبری آورد به تحقیق بپردازید. و بعد از محاوره و مناظره زیاد هارون از امام خواست که او را نصیحت نماید و چون شروع به پند و اندرز نمود اشک از چشمان هارون جاری گردید و مجلس رنگ و شکل دیگری بخود گرفت و حضار از تأثیر بیانات امام غرق در بهت و حیرت گردیدند.

می گویند: بعد از این واقعه هارون الرشید برای امام هزار دینار و طبق گفته بعضی از مؤرخین پنجهزار دینار تحفه داد. و بعد در سال 180 هجری امام شافعی از بغداد به مکه رفت تا با اقوام و بستگانش دیداری داشته باشد.

و باز مجدداً به بغداد برگشت و به تدریس فقه و حدیث پرداخت و تعداد زیادی از افراد فاضل و دانشمند نیز در حلقه درس او جمع شدند که از جمله ایشان از امام ابو عبدالله احمد بن حنبل، ابوثور ابراهیم بن خالد حسین بن علی کرابیسی، حارث بن شریح بقال، ابو عبدالرحمن شافعی، حسن بن محمد صباح زعفرانی می توان یاد کرد.

و بعد امام شافعی در بیست و هشتم شوال 189 به معیت عباس بن عبدالله بن عباس بن موسی که از طرف مأمون خلیفه عباسی والی مصر تعیین گردیده بود از حران سوریه گذشت و به مصر رفت و والی مصر خواست امام را به عنوان مهمان به خانه خود ببرد اما

امام شافعی نپذیرفت و به منزل اقوام مادری اش رفت و از سنت رسول الله(ص) که در مدینه به منزل بنی نجار رفتند پیروی نمود موصوف در سال 195 هجری به بغداد رفت و در سال 198 هجری به همراه جمعی از شاگردانش از جمله ربیع بن سلیمان مرادی و عبدالله بن زبیر حمیدی وارد مصر گردید و باز بار دیگر به مکه بازگشت و دوباره در سال 200 هجری بمصر رفت و این بار به زنده گی علمی خویش ادامه داد و در مسجد جامع عمرو بن عاص مصروف تدریس گردید تا آنکه بعد از نماز خفتن در شب جمعه آخر ماه رجب سال 204 هجری قمری در فسطاط مصر به عمر 54 سالگی و بقولی یاقوت حموی در 58 سالگی درگذشت و در روز جمعه که شب آن حلال ماه شعبان دیده می شد در پای جبل مقطم در قراة الصغری در مقبره بنی زهره مدفون گردید که حالا به تربت شافعی مشهور است.

امام شافعی مرد سفید چهره، بلند قامت و با هیبت بود و ریش خود را با حنا رنگ می کرد، شافعی در تیر اندازی و اسب سواری نیز مهارت داشت چنانکه گفته اند اگر ده تیر می انداخت همگی بجا می خورد و کتابی نیز در باره تیر اندازی تصنیف نموده است.

اساتید شافعی عبارت اند از: مسلم بن خالد زنجی، سفیان بن عیینه، سعید بن سالم قداح، داؤود بن عبدالرحمن عطار، عبدالحمید بن عبدالعزیز، مالک بن انس، مطرف بن مازن، هشام بن یوسف قاضی صنعاء، عمرو بن ابی سلمه، یحیی بن حسان، وکیع بن جراح، حماد بن اسامه، عبدالوهاب بن عبدالحمید و عده دیگر.

و شاگردان معروف امام شافعی عبارت اند از: امام ابو عبدالله احمد بن حنبل، حسن بن صباح زعفرانی، احمد بن خالد خلل، احمد پسر امام شافعی، حسین بن علی کرابیسی، ابوثور ابراهیم بن خالد، ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی مزنی، ابومحمد ربیع بن سلیمان مرادی، ربیع بن سلیمان جیزی، ابویعقوب یوسف بن یحیی بیوطی، ابوحفص حرمله بن یحیی، ابویوسف یونس بن عبدالاعلی، محمد بن عبدالله بن عبدالحمک مصری و عبدالله بن زبیر حمیدی و از فقهای بزرگ مذهب شافعی ابواسحاق فیروزآبادی، ابوحامد غزالی و خواجه نظام الملک طوسی می باشند.

امام شافعی از مسلم بن خالد زنجی، مالک بن انس، ابراهیم بن سعد انصاری، سعید بن سالم قداح، عبدالعزیز بن محمد درآوردی، عبدالوهاب ثقفی، ابن علی، ابن عیینه، ابی ضمیره، حاتم بن اسماعیل، ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی، اسماعیل بن جعفر، محمد بن خالد جندی، و عمویش محمد بن علی بن شافع، عطف بن خالد مخزومی، هشام بن یوسف صنعانی و جماعتی دیگر حدیث روایت نموده و از او سلیمان بن داؤود هاشمی، ابوبکر عبدالله بن زبیر حمیدی، ابراهیم بن منذر حرّامی، ابوثور ابراهیم بن خالد، احمد بن حنبل، ابویعقوب یوسف بن یحیی بیوطی، ابوطاهر بن سرح، ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی مزنی، ربیع بن سلیمان مرادی، ربیع بن سلیمان جیزی، عمرو بن سواد عامری، حسن بن محمد بن صباح زعفرانی، ابوالولید موسی بن ابی الجارود مکی، یونس بن عبدالاعلی، ابویحیی محمد بن سعید بن غالب عطار و دیگران روایت نموده اند.

امام شافعی با حافظه نیرومند و وسعت نظر و معلومات وسیع در علوم اصول، تفسیر، حدیث، فقه، ادبیات، شعر و فنون مناظره تألیفات زیادی از خود بجا گذاشته که یاقوت حموی در حدود 140 کتاب را از وی نامبرده که مشهورترین آنها قرار ذیل اند: اثبات النبوة والرذیة البراهمه، احکام القرآن، اختلاف الحدیث، امالی الکبیری الفقه، املاء الصغیر، تعظیم قدر الصلاة، التنتیخ فی علم القیافه، حجة العراقی، رسالتی بیان الناسخ والمنسوخ من القرآن والسنة، السنن فی الحدیث، فقها لکبیر، کتاب اسماء القبائل، اختلاف العراقیین، کتاب الام در فقه در چندین جلد، کتاب الجدید، کتاب القدییم، کتاب المبسوط، مختصر بیوطی، مختصر الربیع، مختصر المزنی، الحجة، اجماع العلم و ادب القاضی.

ابن فلاح حنبلی در کتاب شذرة الذهب می نویسد: شافعی در سال 150 هجری قمری در غزه یا عسقلان یا یمن یا منی متولد گردید و در مکه نشوء و نما کرد و در هفت سالگی قرآن را حفظ نمود و در ده سالگی مؤطاء را به خاطر سپرد و فقه را در نزد مسلم بن خالد زنجی فراگرفت و در پانزده سالگی اجازه فتوی یافت و بعد به نزد امام مالک به مدینه رفت و باز در سال 105 هجری به بغداد رفت و علماء به گرد او جمع شدند و از او علم فراگرفتند و دو سال در بغداد باقی ماند و در آنجا کتاب قدیمش را تصنیف نمود و باز به مکه مراجعت کرد و باز در سال 198 هجری به بغداد رفت و یک ماه در آن شهر بود و باز دوباره رهسپار مصر شد و در آنجا کتاب جدیدش موسوم به ام و امالی الکبری و املاء الصغیر و مختصر البیوطی و مختصر المزنی و مختصر الربیع و الرسائل و سنن را تصنیف نمود.

امام شافعی شاعری برجسته بود و اشعاری چند از او را ابن فلاح حنبلی در کتاب شذرة الذهب و ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایه و النهایه آورده اند. امام شافعی در حالیکه شاگرد امام مالک بود و در مکتب اصحاب حدیث درس خواند و کتابی را در این موضوع بنام کتاب خلاف مالک تألیف نمود وقتی که وارد بغداد گردید و با امام محمد بن حسن شیبانی ارتباط نزدیک برقرار نمود مکتب اهل رأی را نیز مورد مذاقه و بررسی قرار داد و فقه را به روش عراقیان آموخت و او جامع علم حدیث و اصحاب رأی گردید و کتابی را بنام خلاف العراقیین تألیف کرد. در آراء و نظریات امام شافعی دو دوره بارز دیده می شود وی اول در شهر مدینه دیرزمانی در ملازمت امام مالک بود و فقه و مذهب او را تحصیل کرد و پس از آن به بغداد رفت و فقه حنفی را بوسیله اصحاب امام ابوحنیفه بیاموخت. شافعی در آغاز امر از اتباع مالک به شمار میرفت زیرا در نزد وی شاگردی کرده بود علاوه بر این مؤطاء را درس میداد وی پس از مسافرت به عراق و خواندن کتاب اوسط امام ابوحنیفه و تدریس مذهب او و یارانش و برخورد مسائلی که در حجاز نبود آراء نوینی برای خود پیدا کرد که با نظریات سابقش مخالف بود از اینرو رویه اهل حجاز را با طریقه اهل عراق مزوج کرد و در مسائل بسیاری با مذهب استادش مالک مخالفت نمود و در مدت چهار سال استنباطات جدیدی برای او دست داد و مذهب قدیمش را جرح و تعدیل، خلاصه و تنقیح و مذهب جدیدش را تحریر و مهذب ساخت.

بزرگان، علماء و عرفاء هر یک به نحوی از امام شافعی تحسین و تمجید نموده اند. حافظ ابو عبدالله محمد بن عثمان ذهبی در کتاب الکاشف می نویسد: امام محمد بن ادریس مکنی به ابو عبدالله مطلبی شافعی ملقب به ناصر الحدیث بوده است و امام احمد بن حنبل می گوید: از رسول الله(ص) روایت است که خداوند(ج) در سر هر صد سال مجددی را می فرستد تا سنت رسول خدا را نگهدارد و در

اسماء دختر مرشده حارثی

اسماء دختر مرشده حارثیه خواهر بنی حارثه را این اثر جزری در کتاب اسدالغابه ذکر نموده و محمد ابن سعد در کتاب طبقات در باره وی چنین نگاشته است: اسماء دختر مرشده بن جبر بن مالک بن حویرثه بن حارثه، مادرش سلامه دختر مسعود بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعه بن حارثه است. او را ضحاک بن

استواری پایه های دین خدا و استحکام آن تلاش نماید، و قتیکه نگاه کردم در سده اول عمر بن عبدالعزیز را فرستاد و در سده دوم امام شافعی را. و اسحاق بن راهویه می گوید: احمد بن حنبل را در مکه ملاقات کردم، برایم گفت: بیا که برای تو مردی نشان دهم که هنوز چشم تو به مثل آن نیافته باشد و مرا به نزد شافعی برد. و ابو ثور می گوید: عبدالرحمن بن مهدی برای شافعی نوشت که برای او کتابی در باره معانی قرآن، اخبار درست، حجت اجماع و بیان ناسخ و منسوخ از قرآن و سنت تألیف نماید و او کتاب رساله را برای او نوشت در صورتیکه هنوز جوان کم سن و سالی بود. و مجرد می گوید: شافعی واردترین و دانسته ترین مردم در علم قرآنت است و عارف بزرگ عطار نیشابوری در کتاب تذکره الاولیاء می نویسد: نقل است که از بلاد روم هر سال مال بسیار می فرستادند به هارون الرشید. یک سال رهبانی چند بفرستادند تا با دانشمندان بحث کنند اگر ایشان بدانند مال بدهیم و الا از ما دیگر مال مطالبید. چهارصد مرد ترسا بیامند، خلیفه فرمود تا منادی کردند و جمله علمای بغداد بر لب دجله حاضر شدند، پس هارون شافعی را طلبید و گفت: جواب ایشان ترا میباید کرد. چون همه لب دجله حاضر شدند شافعی سجاده بر دوش انداخت و برفت و بر سر آب انداخت و گفت: هر که باما بحث کند اینجا آید، ترسایان چون آن بدیدند جمله مسلمان شدند و خیر به قیصر روم رسید که ایشان مسلمان شدند (بر دست شافعی) قیصر گفت: الحمد لله که آن مرد اینجا نیامد که اینجا آمدی زنارداری نماندی. و باز می نویسد: ربیع گفت: در خواب دیدم پیش از مرگ شافعی که آدم علیه السلام وفات کرده بودی و خاق می خواستند که جنازه بیرون آرند، چون بیدار شدم از معبری پرسیدم. گفت: کسیکه عالمترین زمانه بود وفات کند که علم خاصیت آدم است: *و علم آدم / الأسماء كلها*. پس در آن نزدیکی شافعی وفات کرد و باز شیخ فریدالدین عطار از قول امام احمد می نویسد: شافعی فیلسوف است در چهار علم: در لغت، اختلاف الناس، علم فقه و علم معانی. و نیز عطار از قول ثوری گفته است: اگر عقل شافعی را وزن کردند با عقل یک نیمه خلق او را جمع آمدی. و بلال خواص گوید: از خضر پرسیدم در حق شافعی چه گویی؟ گفت: از اوتاد (پیشوایان و بزرگان طریقت) است. و باز ربیع می گوید: در حلقه درس شاگردان امام شافعی بعد از وفات او نشسته بودم مردی بر ما گذشت سلام کرد و برای ما گفت: خورشید این جلسه کجاست؟ گفتیم: وفات یافته است و خداوند او را رحمت کند. مرد شدیداً گریست و می گفت: خداوند او را رحمت کند و بیامرزد که او با سخنانش بسیاری از دروازه های بسته را بر ما می گشود. و حمیدی گفته است: محمد بن ادریس شافعی سردار فقها بوده و از احمد بن محمد شافعی روایت است که در مکه حلقه ای از برای جوانان در مسجد الحرام بود که در رأس آن ابن عباس قرار داشت و بعد از ابن عباس عطاء بن ابی رباح در رأس آن حلقه قرار گرفت و بعد از او عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج و بعد از او مسلم بن خالد زنجی و بعد از او سعید بن سعید قنبح و بعد از او محمد بن ادریس شافعی قرار گرفتند. و یونس بن عبدالاعلی می گوید: امام شافعی همیشه به اندازه فهم ما با ما صحبت می کرد و اگر به اندازه فهم خود صحبت می کرد عقل ما از درک آن عاجز بود. و ابو عبید می گوید: من فصیح تر عاقل تر و پرهیزگار تر از شافعی را ندیدم. و داوود بن علی ظاهری گفته است: آنچه برای شافعی جمع گردیده برای دیگران نیست و آن شرف در نسب، درستی در دین و اعتقاد، سخاوت در نفس و شناخت درست حدیث از روی صحت و سقم، ناسخ و منسوخ و حفظ کتابت، سنت و سیره خلفای راشدین و نیکوئی تصنیف آن و بودن دوستان و شاگردان برجسته می باشد. و ربیع می گوید: از شافعی شنیدم که می گفت: بهترین مردم بعد از رسول الله (ص) ابوبکر و بعد عمر و بعد عثمان و بعد علی بوده اند و در این باره شعری نیز سروده است.

امام شافعی با یکی از نواده گان حضرت عثمان ذی النورین به نام حمیده عثمانیه در سال 179 هجری قمری که در حدود سی سال از سن وی می گذشت ازدواج کرد که از ایشان پسری بنام احمد مکنب به ابو عثمان که بعداً قاضی حلب شد و دو دختر به نامهای فاطمه و زینب متولد گردیدند.

پیروان مذهب شافعی امروزه در سرزمین های مصر، شام، حجاز، عربستان جنوبی، بحرین، مجمع الجزائر مالیزی، افریقای شرقی، داغستان، کردستان و مناطقی چند دیگر اکثریت دارند.

تهذیب التهذیب جلد پنجم صفحه 18، 19، 20 و 21
البدایه و النهایه جلد پنجم صفحه 266، 267، 268 و 269
شذرات الذهب جلد دوم صفحه 80، 81، 82 و 83
الکاشف جزء سوم صفحه 6
کشف الظنون جلد ششم صفحه 9
تقریب الثقات صفحه 1044
آشنائی با تحولات مذاهب اسلامی از صفحه 134 الی صفحه 148
لغت نامه دهخدا جلد نهم صفحه 14019، 14020، 14021 و 14022
تذکره الاولیاء از صفحه 250 الی صفحه 256
حلیة الاولیاء جلد سوم از صفحه 116 الی 135
صفة الصفة جز اول از صفحه 433 الی 439

خلیفه بن ثعلبه بن عدی بن کعب بن عبدالاشهل به همسری گرفت و اسماء برای او چهار پسر به نامهای ثابت، ابو جبیره، ابوبکر و عمر و دختری به نام ثبیته زانید که این دختر را محمد بن مسلمه به همسری گرفت علاوه بر اسماء سه دختر دیگر هم به نامهای بکره، حماده و صفیه آورد، او مسلمان شده و با پیامبر اسلام(ص) بیعت کرده است.

و اما ابن حجر عسقلانی می گوید: شاید همین اسماء همان اسماء دختر مرثد حارثی باشد که از آن حدیثی روایت کرده اند و شاید هم غیر آن باشد. و ابو نعیم اصفهانی در کتاب معرفة الصحابه می نویسد: محمد بن محمد بن یعقوب معروف به حافظ نیشابوری 13 در کتابش آورده است که محمد بن عباد نیشابوری از احمد بن حفص و او از پدرش و او از ابراهیم بن طهمان و او از حرام بن عثمان و او از عبدالرحمن و محمد پسران جابر و او از جابر بن عبدالله روایت نموده که اسماء خواهر بنی حارثه به نزد رسول الله(ص) رسید و در باره حیض از آنحضرت(ص) پرسان نمود و نیز حدیثی را در این باره از وی نقل کرده که حدیث مذکور را بیهیچ نیز در جلد اول صفحه 330 کتابش آورده است.

معرفة الصحابه جلد پنجم صفحه 188
اسدالغابه جلد هفتم صفحه 14
طبقات ابن سعد جلد هشتم صفحه 344
الاصابه صفحه 1636

اسماء دختر نعمان کندی

اسماء دختر نعمان بن حارث بن شراحیل بن کندی بن جون بن حجر (اکل المرار) 14 این عمرو بن معاویه بن حارث الاکبری کندی را با چنین نسب این کلبی آورده و تعدادی دیگر از مورخین او را اسماء دختر نعمان بن جون بن شراحیل و هم چنین عده ای از جمله ابو عمر او را اسماء دختر نعمان بن اسود بن حارث بن شراحیل بن نعمان گفته اند.

ابو عمر می گوید: در اینکه پیامبر اسلام(ص) با او نکاح کردند تمام مورخین اتفاق نظر دارند اما در قصه ای جدائی وی از پیامبر اسلام(ص) اختلاف است: قتاده و ابو عبیده می گویند که پیامبر اسلام(ص) با زنی از اهالی یمن بنام اسماء دختر نعمان بن جون ازدواج کردند و قبل از نزدیکی او را طلاق دادند و یونس نیز به نقل از ابن اسحاق آورده است که پیامبر اسلام(ص) با اسماء دختر کعب جونی ازدواج نمودند اما قبل از نزدیکی با او را طلاق کردند.

و اما عبدالله بن محمد بن عقیل کندی که از نزدیکان اسماء مذکوره بوده می گوید: اسماء شخص بد بختی بوده و خودش از پیامبر اسلام(ص) خواسته که او را طلاق دهند و به نزد قومش برگردانند و پیامبر اسلام او را طلاق دادند و به همراه ابی اسید ساعدی او را به نزد قومش برگردانند و بعضی از مورخین گفته اند که اسماء مذکوره زنی زیبا روی بوده و دیگر زنان از ترس زیبایی اش به او تلقین کردند تا از پیامبر(ص) بخواهد که او را از خود دور نمایند و او هم از روی بد بختی همان کار را کرد.

تعدادی از مورخین و محدثین از جمله بخاری در حدیثی آورده که وی لفظ استعانت را بکار برده است چنانکه محمد بن محمد بن سرایا بن علی و مسمار بن عمر بن اویس و دیگران به اسنادی که آنرا به محمد بن اسماعیل بخاری می رسانند آورده اند که گفته است حمیدی از قول ولید و او از اوزاعی 15 روایت نموده که می گوید:

¹³ حافظ نیشابوری: حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون از دو نفر نام برده که احتمالاً یکی از آنها حافظ نیشابوری مزبور می باشد. اول- محمد بن یعقوب شیبانی نیشابوری: محمد بن یعقوب بن یوسف شیبانی مکنی به ابو عبدالله نیشابوری و معروف به ابن اصرم حافظ و محدث بوده و در سال 250 هجری قمری متولد و در سال 344 هجری قمری وفات یافته است و تصنیفات او عبارت اند از: کتاب الرساله مستخرج علی الصحیحین و مسند الکبیر فی الحدیث.

دوم- محمد بن محمد نیشابوری مقری: محمد بن محمد نیشابوری معروف به حافظ ابوالحسن نیشابوری مقری متوفی سال 368 هجری قمری بوده و از تصنیفات او کتاب ناسخ القرآن می باشد.

کشف الظنون حاجی خلیفه جلد ششم صفحه 34 و 40

¹⁴ اکل المرار: اکل المرار لقب حارث بن عمرو بن حجر کندی هجدهمین از ملوک معد جد امرئ القیس شاعر معروف می باشد.

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه 178

¹⁵ عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی شامی: شیخ الاسلام عبدالرحمن بن عمرو بن یحمد(ابوعمر) اوزاعی شامی بوده و کنیه او ابوعمر و طبق گفته بعضی از مورخین از جمله حاجی خلیفه ابوزرعه می باشد، وی از مشاهیر فقها و زهاد در عهد بنی امیه و امام اهالی شام بود و در سال 88 هجری قمری در منطقه بعلبک متولد گردید و بعد در بیروت ساکن شده و در همانجا در سال 157 هجری قمری و به قول عده از مورخین از جمله ابن سعد در سال 158 وفات یافت. حاکم ابواحمد در الکنی گفته است: اوزاعی از حمیر است و نسبت اوزاعی به اوزاع است که محققین تعبیر مختلفی آورده اند: بعضی می گویند اوزاع اسم قبیله ایست و عده ای را گمان بر این است که اوزاع قریه و یا محله در دمشق می باشد و تعدادی را عقیده بر این است که او را از این جهت اوزاعی گفته اند که از پراکنده گان قبائل می باشد، و ابو سلیمان بن زبیر گفته است که اوزاع مکان مشهوری در دمشق بوده که تعدادی از پراکنده گان قبائل در صدر اسلام در همانجا سکونت اختیار نموده اند، و ابوزرع دمشقی می گوید: اسم اوزاعی در اصل عبدالعزیز بوده و او

از زهری پرسیدم که کدام زوجه ای پیامبر اسلام استعاده کرد از آن حضرت؟ زهری گفت: عروه از عائشه روایت نموده که او همان دختر جون است و قتیکه پیامبر اسلام(ص) به نزدیک او رفتند نامبرده گفت: پناه می جویم به خدا از تو و پیامبر اسلام(ص) فرمودند: پناه گرفتی به عظیم و برو ملحق شو به اهل خود. اسم دختر جون را اسماء و بعضی هم امیه و تعدادی اسامی دیگر از جمله امیمه و امامه گفته اند. و در حدیث دیگری نیز بخاری موضوع طلاق اسماء را به عبارت دیگری از طریق ابو نعیم و او از عبدالرحمن بن غسیل و او از حمزه بن ابی اسید و او از ابی اسید روایت نموده است.

گفته شده که وی بعد از طلاق با مهاجر بن ابی امیه مخزومی ازدواج کرد و بعد از وی او را قیس بن مکشوح مرادی به نکاح گرفت و از واقعی نیز نقل گردیده که عکرمه بن ابو جهل در زمان جنگ با مرتدین با وی ازدواج کرد اما این مطلب تثبیت نگردیده است و ابن سعد نیز قصه اسماء جونیه را از طریق سعید بن عبدالرحمن بن ابزی 16 بطور مفصل در شرح حال نعمان بن ابی جون آورده و در آخر آن نگاشته است که

خود را عبدالرحمن نامیده است و نامبرده اصلاً از اسیران سند بوده که در اوزاع ساکن گردیده اند. اوزاعی مفتی و از فقهای اهل شام می باشد و مردی صاحب فضیلت، فصیح اللسان و کثیرالروایت بوده و هفتاد سال عمر نموده است. و عمر بن علی به نقل از ابن مهدی گفته است که ائمه حدیث چهار کس بوده اند: اوزاعی، مالک، ثوری و حماد بن زید. و ابو عبید به نقل از ابن مهدی آورده است که در شام دانسته تر در سنت از اوزاعی کسی نبود. و ابو مسهر به نقل از هقل بن زیاد آورده است که اوزاعی در حدود هفتاد هزار مسئله را پاسخ گفت. و ابن عیینه می گوید: وی امام اهل زمانه خود بود. و ابن سعد گفته است: اوزاعی در سال 88 هجری قمری متولد گردید، وی شخصیتی ثقه، قابل اعتماد، راستگو، دانشمند، عالم، خبیر، فقیه و کثیرالحدیث بود و در سال 158 هجری قمری در بیروت وفات یافت، مرگ او را در حمام گفته اند و می گویند: به حمام رفت و در آنجا لغزید و افتید و غش کرد و بیهوش شد و در آنحال وفات کرد. آورده اند که اوزاعی چهل روز بعد از مرگ حسن بصری به بصره رفت و در آنجا با محمد بن سیرین نیز ملاقات نمود، و نسائی در الکلی آورده است: اوزاعی امام و فقیه اهل شام بوده است. و امام محمد بن حنبل می گوید: ثوری و اوزاعی به نزد مالک رفتند و قتیکه بیرون شدند مالک گفت: یکی از ایشان از رفیق دیگرش دانسته تر بود اما صلاحیت امامت را نداشت و دیگری صلاحیت امامت را داشت و اشاره وی به اوزاعی بود. و ابواسحاق فزاری می گوید: من مثل این دو مرد یعنی اوزاعی و ثوری کسی را ندیدم، اما اوزاعی مرد عامه است و ثوری مرد خواص می باشد و اگر برای امت اختیار کنم برای آنها اوزاعی را اختیار می کنم چرا که او وسعت نظر بیشتری دارد و امامی مسلم می باشد. و ابن مبارک می گوید: اگر گفته شود که امامی برای این امت اختیار کن من ثوری و اوزاعی را اختیار می کنم و باز اوزاعی را اختیار می کنم چون او ارفاق بیشتری دارد. و خربیبی می گوید: اوزاعی بهترین اهل زمانه خود بود. و عجلی گفته است: اوزاعی شامی ثقه و از سران مسلمین بود. و شافعی گفته است: من کسی را ندیدم که فقه وی به حدیثش مثل اوزاعی شباهت داشته باشد. و امام ابن حبان در کتاب تقریب الثقات آورده است: عبدالرحمن بن عمرو بن یحمد اوزاعی مکنی به ابو عمرو از جمله اتباع تابعین و اصلاً از حمیر و طبق گفته بعضی از همدان بوده است و می گویند: اوزاع که اوزاعی منسوب به آن است قریه ایست در دمشق در بیرون از باب فرادیس، نامبرده از فقهای شام بوده شخصیتی زاهد، قاری و با اعتبار بود که در سال 87 هجری متولد و در سال 157 به سن هفتاد سالگی وفات یافت.

اوزاعی از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، شداد بن عمار، عبده بن ابی لبابه، عطاء بن ابی رباح، قتاده، ابی نجاشی، عطاء بن صهیب، نافع مولای ابن عمر، زهری، محمد بن ابراهیم تیمی، محمد بن سیرین، مطلب بن عبدالله بن حنظل، یحیی بن سعید انصاری، یحیی بن ابی کثیر، ابی عبید مذحجی، ابی کثیر سبحمی، سلیمان بن حبیب محاربی، حسان بن عطیه، ربیع بن ابی عبدالرحمن، عبدالرحمن بن قاسم بن محمد، عمرو بن زیات، ولید بن هشام معیطی، یزید بن یزید و مردمانی زیادی دیگر از نزدیکانش و دیگران حدیث روایت نموده و از او مالک، شعبه، ثوری، ابن مبارک، ابن ابی الزناد، عبدالرزاق، بقیه، بشر بن بکر، محمد بن حرب، هقل بن زیاد، یحیی بن سعید قطان، شعبه بن اسحاق، ابوضمره بن ربیع، اسماعیل بن عبدالله بن سماعه، ابواسحاق فزازی، اسماعیل بن عیاش، عبدالله بن کثیر دمشقی قاری، عبدالله بن نمیر، عمرو بن ابی سلمه تنیسی، مبشر بن اسماعیل، محمد بن شعبه بن شایور، محمد بن مصعب قرقسانی، مخلد بن یزید حرانی، هیثم بن حمید، ولید بن مسلم، ولید بن یزید عذری، یحیی بن حمزه حضرمی، یزید بن سبط، یحیی بن عبدالله بن ضحاک بابلتی، موسی بن أعین جزری، عیسی بن یونس، عمر بن عبدالله سلمی، عبدالحمید بن حبیب بن ابی العشرین، ابوعاصم نبیل، محمد بن یوسف فریابی، مغیره خولانی، عبدالله بن موسی عیسی، محمد بن کثیر مصیسی و جماعتی دیگر روایت نموده اند، و از جمله شیوخ مشهور اوزاعی می توان زهری، یحیی بن کثیر و قتاده را نام برد. و از تصنیفات اوزاعی کتاب السنن فی الفقه و کتاب المسائل فی الفقه می باشد.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه 380، 381 و 382

کشف الظنون جلد پنجم صفحه 416

الکاشف جزء دوم صفحه 174

تقریب الثقات صفحه 765 و 766

لغت نامه دهخدا جلد سوم صفحه 3633

¹⁶ سعید بن عبدالرحمن خزاعی کوفی: سعید بن عبدالرحمن بن ابزی خزاعی کوفی از جمله اتباع تابعین بود و در کوفه سکونت داشته و از پدرش و عبدالله بن عباس و وائله بن أسقع حدیث روایت نموده و از او جعفر بن ابی مغیره، طلحه بن مصرف، عزره بن عبدالرحمن، قتاده، عبده بن ابی لبابه، زبید یامی، سلمه بن کهل، ذر بن عبدالله، حبیب بن ابی ثابت، حکم بن عتبّه، عطاء بن سائب و دیگران روایت نموده اند. نسائی او را ثقه گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و احمد بن حنبل می گوید: حسن الحدیث است.

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه 322

الکاشف جزء اول صفحه 319

تقریب الثقات صفحه 526

قضیه مذکور در ربیع الاول سال نهم هجری بوده است و اما ابن عبدالبر قرطبی صاحب کتاب الاستیعاب نیز از قول جرجانی صاحب کتاب الموفق آورده است که اسماء دختر نعمان کنندی را پیامبر اسلام (ص) به نکاح گرفته اند و زمانیکه پیامبر اسلام قصد نزدیکی با او را داشتند او از پیامبر اسلام استعادت خواست و آن حضرت (ص) او را به نزد خانواده اش روان کردند که بعد از آن او را مهاجر بن ابی امیه مخزومی به نکاح گرفت و پس از آن نیز قیس بن مکشوح مرادی با او ازدواج کرد و نیز در تاریخ طبری آمده است که پیامبر اسلام (ص) اسماء دختر نعمان بن اسود بن شراحیل کنندی را به زنی گرفتند و چون با او خلوت کردند سپیدی در تن وی دیدند و بدو چیز بخشیدند و لوازم دادند و سوی کسانش پس فرستادند. به قولی نعمان او را سوی پیامبر (ص) فرستاده بود که او را رها کردند و سبب آن بود که چون پیامبر (ص) با او خلوت کردند او به خدا پناه برد و پیامبر (ص) کس پیش نعمان فرستادند و گفتند: (مگر این دختر تو نیست؟) نعمان پاسخ داد: چرا! آنگاه از اسماء پرسیدند: مگر تو دختر نعمان نیستی؟ اسماء گفت: چرا؟ پس از آن نعمان به پیامبر (ص) گفت: او را نگاه دارید که چنین و چنان است از جمله گفت که هرگز عادت زنانه نداشته است.

پیامبر (ص) او را رها کردند معلوم نیست به سبب سخن زن بود یا سخن پدرش که گفته بود هرگز عادت زنانه نداشته است و نیز در تاریخ طبری آمده است که بعداً عکرمه بن ابی جهل او به زنی گرفته است.

علامه دهخدا نیز در لغت نامه اش به نقل از اعلام زرکلی می نویسد: اسماء دختر نعمان بن ابی الجون کنندی از زنان مشهور عرب از جهت شرف و جمال بوده و نسب وی باکل المرار ملک کنده می رسد. مقام اهل او در نجد بود و او با پدر خویش نزد پیامبر اسلام (ص) به مدینه آمد و پدر او وی را بر پیغمبر (ص) عرضه داشت و رسول الله (ص) او را خطبه نمودند اما با وی تزویج نکردند پس اسماء در مدینه اقامت گزید و در زمان خلافت حضرت عثمان (رض) بمرد.

صاحب تاریخ یعقوبی می نویسد: اسماء دختر نعمان کنندی از فرزندان (آکل المرار) از زیباترین و آراسته ترین زنانش بود. پس زناش به او گفتند: اگر بخواهی نزد او کامیاب باشی، هرگاه به او در آمدی بخدا پناه ببر، پس چون پیامبر (ص) در آمد و پرده را انداخت. گفت: از تو به خدا پناه می برم.

پس روی خویش از او بگرداند و سپس گفت: (آمن، عانداً، الحقی باهلک) پناه بنده به خدا در امان است، به خاندانت ملحق شو.

سپس اسماء دختر نعمان کنندی را مهاجر بن امیه گرفت و پس از مهاجر به عقد قیس بن مکشوح مرادی در آمد.

و محمد بن سعد در کتاب طبقات اسم او را اسماء دختر نعمان بن ابی جون بن اسود بن حارث بن شراحیل بن جون بن آکل المرار کنندی آورده و می نویسد که محمد بن عمر و اقدی از محمد بن یعقوب بن عتبّه 17، از عبدالواحد بن ابی عون دوسی 18 ما را خبر داد که می گفته است: نعمان ابن ابی جون کنندی که خودش و برادران و بستگانش در منطقه نجد و اطراف شربه 19 زنده گی می کردند در حالی که مسلمان شده بود به مدینه

17 محمد بن یعقوب عنبری: محمد بن یعقوب بن ابی عبیده (عتبه) مکنی به ابو عبدالرحمن عنبری از جمله اتباع تابعین و از اهالی بصره بوده است.

تقریب الثقات صفحه 1121

18 عبدالواحد بن ابی عون دوسی اویسی مدنی: عبدالواحد بن دوسی و طبق گفته بعضی ها اویسی مدنی از جمله اتباع تابعین بوده و از سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف، قاسم بن محمد، سعید مقبری، ابن منکر، زهری، اسماعیل بن محمد بن سعد و دیگران حدیث روایت نموده و از او در آوردی، عبدالله بن جعفر مخرمی، ابن اسحاق، عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه ماجشون روایت کرده اند. بزاز، دارقطنی و ابن منصور به نقل از ابن معین او را ثقه گفته و ابوحاتم می گوید: وی از ثقات اصحاب زهری بوده و از کسانی است که احادیث او را جمع آوری می کردند، و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده اما می گوید که خطا می کرده است و آورده است که نامبرده در سال 144 هجری قمری در منطقه طرف القدوم وفات یافته است، و ابن سعد می گوید: عبدالواحد بن ابی عون به طرف عبدالله بن حسن گروید و او را ابو جعفر (منصور خلیفه عباسی) متهم به همکاری با محمد بن عبدالله علوی معروف به نفس الزکیه کرد و او گریخت و متواری شد و بسوی محمد بن یعقوب بن عتبّه رفت و در نزد او در یک مرگ ناگهانی در سال 144 هجری قمری وفات یافت و از او احادیثی را روایت کرده اند.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه 497

الکاشف جزء دوم صفحه 211

تقریب الثقات صفحه 802

19 شربه: شربه نام موضع است به دیار بنی عبس، و در معجم البلدان آمده است: جایگاهی است بین سلپله و ربذه. گویند: در موقع مسافرت به مکه وقتیکه از نقره و ماوان بگذرند به شربه می رسند.

لغت نامه دهخدا جلد نهم صفحه 14209

و حضور پیامبر(ص) آمد و گفت ای رسول خدا! آیا اجازه می دهی که زیباترین زن بیوه عرب را که همسر پسر عمویش بوده و شوهرش درگذشته و بیوه شده است به عقد شما در آورم و او مائل به ازدواج با شما است و شیفته شما است؟ پیامبر آن زن را با کابین 20 دوازده و نیم وقیه²¹ برای خود عقد فرمود. نعمان بن ابی چون گفت ای رسول خدا در باره کابین او کوتاهی مکن افزون از این مقدار قرار بده. فرمود من در باره هیچ یک از همسران خود و نیز در باره هیچ یک از دختران خود کابینی بیش از این قرار نداده ام، نعمان گفت: آری که کار تو سر مشق است و اینک کسی را روانه فرمای تا همسرت را پیش تو بیاورد من هم همراه فرستاده شما می روم و همسرت را همراه او روانه می کنم. پیامبر(ص) ابو اسید ساعدی را همراه نعمان روانه فرمود. هنگامیکه آن دو آنجا رسیدند اسماء در خانه خود نشست و به ابو اسید اجازه ورود داد. ابو اسید می گوید: چون این موضوع پس از نزول احکام حجاب بود به او پیام دادند که همسران پیامبر(ص) هیچ یک از مردان نامحرم را نباید ببینند، و آنکه باید از پس پرده با مردان نامحرم سخن بگوئی، او پذیرفت و من سه روز آنجا بودم و سپس او را بر شتری راهوار که هودج²² و سایبانی داشت سوار کردم و به مدینه آوردم و در محله بنی ساعده مسکن دادم. زنان قبیله به دیدن اسماء رفتند و خوش آمد گفتند و چون از پیش او بیرون آمدند در باره زیبایی او سخن می گفتند و آمدن اسماء در مدینه شائع شد، من به حضور رسول خدا(ص) که در قبیله(محله) بنی عمرو بن عوف بود رفتم و ایشان را از آمدن اسماء آگاه ساختم.

گروهی از زنان پیش او رفتند تا از زیبایی او که از زیباترین زنان بود آگاه شوند و خبر زیبایی او به ایشان رسیده بود برای او فریب سازی کردند و یکی از آنان بدو گفته بود تو از تبار پادشاهانی اگر می خواهی مورد توجه پیامبر قرار بگیری هنگامیکه آنحضرت پیش تو آمدند از او به خدا پناه بیر که در آنصورت رسول خدا به تو رغبت پیدا می کند و تو مورد توجه ایشان قرار خواهی گرفت.

واقعی ما را خبر داد و گفت: موسی بن عبیده 23 از عمر بن حکم 24 از ابو اسید ساعدی برایم حدیث کرد که می گفته است: رسول خدا(ص) مرا برای آوردن آن بانوی جونیه که در ناحیه نجد ساکن بودند فرستاد، من او

²⁰ کابین: کابین در اصل فارسی است و آن مهر زنان را گویند و آن مبلغی باشد که در هنگام عقد بستن و نکاح کردن زنان مقرر کنند، چنانکه فرخی سروده است:

زنان پارسا از شوی گردند به کابین دیدن او را خریدار.
لغت نامه دهخدا جلد دوازدهم صفحه 17874

²¹ وقیه: وقیه یا اوقیه وزنی از اوزان قدیمه معادل چهل درهم است.

لغت نامه دهخدا جلد پانزدهم صفحه 23230 به نقل از منتهی العرب

²² هودج: هودج چیزی چون سیدی بزرگ و سایبانی بر سر آن که بر پشت شتر نهند و بر آن نشینند. و در غیاث اللغات آمده است: کجاوه ایکه در آن زنان نشینند. فردوسی گوید:

زایوان شاه جهان تا به دشت همی اشتر و اسب و هودج گذشت.
فرخی سروده است:
پرده نشینان که درش داشتند هودج او یک تنه بگذاشتند
سعدی می گوید:

تو خوش خفته در هودج کاروان مهار شتر در کف کار دان
لغت نامه دهخدا جلد پانزدهم صفحه 23581

²³ موسی بن عبیده ربذی مدنی: موسی بن عبیده بن نشیط بن عمرو بن حارث ربذی مکنی به ابو عبدالعزیز مدنی بوده و از برادرانش عبدالله و محمد و عبدالله بن دینار و ایاس بن سلمه بن اکوع و ایوب بن خالد و جمهان سلمی و علقمه بن مرثد و داؤود بن مدرک و سعید بن ابی سعید مولای ابی بکر بن حزم و عبدالله بن رافع و محمد بن کعب قرظی و قاسم بن مهران و محمد بن ثابت و مصعب بن محمد بن شرحبیل و محمد بن ابراهیم تیمی و خلق دیگر حدیث روایت نموده و از او برادرزاده اش بکار بن عبدالله، ثوری، شعبه، ابن مبارک، عیسی بن یونس درآوردی، قران بن تمام، ابوهمام محمد بن زبرقان، زید بن حباب، وکیع، حماد بن عیسی جهنی، عبدالله بن نمیر، جعفر بن عون، عبدالله بن موسی مکی و دیگران روایت نموده اند.

ابن ماکولا می گوید: گفته شده که محمد بن عبیده هشت سال از برادرش موسی بزرگتر است. نامبرده را ضعیف شمرده اند چنانکه جوزجانی می گوید: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: حلال نیست روایت در نزد من از موسی بن عبیده. و محمد بن اسحاق صانع از احمد روایت نموده که روایت از او حلال نیست. و احمد بن حسن ترمذی از احمد روایت کرده که من از چهار کس حدیث نمی نویسم: از موسی بن عبیده، اسحاق بن ابی فروة، جویبر و عبدالرحمن بن زیاد. و بخاری به نقل از احمد گفته است که منکر الحدیث است. و ابن سعد در کتاب طبقات می نویسد: موسی بن عبیده بن نشیط ربذی، کنیه اش ابو عبدالعزیز بوده است خود را از تبار یمنی ها میدانند ولی مردم می گویند از وابستگان ایشان شمرده می شود. موسی در مدینه به سال 153 روزگار خلافت منصور در گذشته است، محدثی مورد اعتماد و پر حدیث است و با این هم حجت نیست. هیثم بن عدی می گوید: موسی بن عبیده را حمیری نیز گفته اند وفات او در سال 152 هجری قمری بوده و ذهی نیز وفات او را به سال 152 گفته است. نامبرده را مردی عابد و صالح گفته اند.

را آوردم و در کوشکهای 25 بنی ساعده منزل دادم، آنگاه به حضور پیامبر رفتم و ایشان را آگاه کردم، ایشان پیاده آمد و چون پیش او رسید به زانو نشست و اراده فرمود تا او را ببوسد و این شیوه آنحضرت نسبت به همسران خود که آراسته شده بودند بود، آن زن در آن حال خطاب به پیامبر گفت از تو به خدا پناه می برم، پیامبر(ص) از او فاصله گرفت و فرمود همانا که به خدا پناه بردی، آنگاه از جا برخاست و به من دستور فرمود که او را پیش قوم خودش برگردانم.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از عمرو بن صالح، از سعید بن عبدالرحمن بن ابزی ما را خبر داد که می گفته است: به آن بانوی جوانی گفته بودند که اگر از رسول خدا به خدا پناه ببری برای تو بهتر است و به بهره بیشتری از ایشان میرسی، و چون زیبایی و خوب روئی او را دیده بودند بدینگونه او را فریب دادند و هیچ بانوی از همسران رسول خدا غیر از او از آنحضرت به خدا پناه نبرده بود، به پیامبر(ص) گفتند که چه کسی او را به گفتن آن جمله واداشته است، رسول خدا فرمود آری آنان همان زنان اطراف یوسف اند و فریب آنان بزرگ است، گوید نام آن بانو اسماء و دختر نعمان بن ابی جون بود.

و همو از عبدالله بن جعفر ما را خبر داد که نام آن بانو امیه و دختر نعمان بن ابی جون بوده است. و نیز همو، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که می گفته است: رسول خدا(ص) آن بانوی جوانی را به ماه ربیع الاول سال نهم هجرت عقد فرمود.

و همو، از عبدالرحمن بن ابی الزناد، از هشام بن عروه، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: ولید بن عبدالملک 27 برای او نامه نوشته و پرسیده است که آیا رسول خدا(ص) با قتیلہ خواهر اشعث بن قیس ازدواج

الکاشف جزء سوم صفحه 117

طبقات ابن سعد جلد هشتم صفحه 259

²⁴ عمر بن حکم حجازی مدنی: عمر بن حکم بن ابی الحکم(ثوبان) حجازی مکنی به ابو حفص مدنی از بزرگان مدینه بوده و از اسامه بن زید، سعد بن ابی وقاص، ابی لاس، عبدالله بن عمرو بن عاص، عبدالله بن عنمه، کعب بن مالک، ابوسعید، ابی هریره، ابی سلمه بن عبدالرحمن، قدامه مولای اسامه و قدامه بن مظعون حدیث روایت نموده و از او سعید مقبری، شریک بن ابی نمر، محمد بن ابراهیم تیمی، محمد بن عمرو بن عقبه، یحیی بن ابی کثیر، یحیی بن سعید انصاری، عمر بن اسحاق بن یسار و دیگران روایت نموده اند.

ابن معین می گوید: وی عموی عبدالحمید بن جعفر بوده و او عمر بن حکم بن سنان است اما دیگران آنها را دو کس گفته اند. ذهبی در کتاب الکاشف او را ثقه گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و می نویسد: عمر بن حکم بن ابی الحکم(ثوبان) بن فطیون مکنی به ابو حفص از هم پیمانان اوس و از تابعین بوده و فطیون ملک یثرب(مدینه) بوده است، وی از اهالی حجاز می باشد و در سال 117 هجری قمری به عمر هشتاد سالگی وفات یافت، یحیی بن بکیر نیز وفات او را در سال 117 هجری قمری و به عمر هشتاد سالگی گفته و ابن سعد در کتاب طبقات می نویسد: عمر بن حکم بن ابی الحکم از خاندان عمرو بن عامر و از اعقاب فطیون است که هم پیمان قبیله اوس انصار بوده اند. در دیوان به خاندان امیه بن زید وابسته بوده و به شمار آنان شمرده می شده اند، خاندان امیه بن زید هم آخرین طبقه اوس بوده اند. کتیه عمر بن حکم ابو حفص و مردی مورد اعتماد بوده است و احادیث پسندیده داشته است او به سال 117 به روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در هشتاد سالگی در گذشته است.

تهذیب التهذیب جلد چهارم صفحه 262

الکاشف جزء دوم صفحه 298 و 299

تقریب الثقات صفحه 899

طبقات ابن سعد جلد پنجم صفحه 392

²⁵ کوشک: کوشک در زبان عربی بنای رفیع، بلند، سرای عالی و قصر مانند را گویند چنانکه نظامی سروده است:

کوشکی برج بر کشیده به ماه

قبله گاه همه سپید و سیاه

دل خود بر جدائی راست کردم

لغت نامه دهخدا جلد دوازدهم صفحه 18721 و 18722

²⁶ عبدالرحمن بن ابی الزناد قرشی مدنی: عبدالرحمن بن ابی الزناد بن ذکوان قرشی مدنی مکنی به ابو محمد از پدرش و موسی بن عقبه و هشام بن عروه و عمرو بن ابی عمرو مولای مطلب و سهیل بن ابی صالح و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان و عبدالرحمن بن حارث بن عیاش بن ابی ربیع و صالح مولای توأمه و اوزاعی و معاذ بن معاذ عنبری و شرحبیل بن سعد و دیگران حدیث روایت نموده و از او ابن جریر و زهیر بن معاویه و معاذ بن معاذ عنبری و ابوداؤد طیالسی و حجاج بن محمد و سعد بن عبدالحمید بن جعفر و ابن وهب و ابوعلی حنفی و نعمان بن عبدالسلام و اصمعی و یحیی بن حسان و ولید بن مسلم و عبدالله بن نافع و ابوالولید طیالسی و سعد بن ابی مریم و عبدالعزیز اویسی و ابوجعفر نفیلی و اسماعیل بن ابی اویس و محمد بن جعفر ورکانی و سلیمان بن داؤد هاشمی و احمد بن عبدالله بن یونس و علی بن حجر و سوید بن سعید و محمد بن سلیمان لوین و هناد بن سری و دیگران روایت نموده اند.

مصعب گفته است: دوستدارترین اهل مدینه عبدالرحمن بن ابی الزناد، پسرش و نواسه اش بوده اند و سعید بن ابی مریم به نقل از خالویش موسی بن سلمه گفته است: به مدینه آمدم و به نزد مالک بن انس رفتم، و برایش گفتم: به نزد تو آمدم تا از تو دانش بیاموزم و بشنوم که به نزد کی برای آموختن دانش بروم؟ مالک مرا به سوی عبدالرحمن بن ابی الزناد رهنمائی کرد، و ابوداؤد می گفت: آگاه ترین کس در روایات هشام بن عروه عبدالرحمن بن ابی الزناد است اما عده دیگری از محدثین او را ضعیف گفته اند و ابن سعد در کتاب طبقات می نویسد: عبدالرحمن بن ابی الزناد و نام ابی الزناد عبدالله و نام پدرش ذکوان بوده و ذکوان برده آزاد کرده و

فرموده است؟ و عروه پاسخ داده است که پیامبر(ص) هرگز نه با او نه با زن کنده دیگری جز همان زن جوانیه ازدواج نکرده است، و چون همان زن را هم به مدینه آوردند پیامبر(ص) به او نگاهی افکند و او را طلاق داد بدون اینکه با او زفاف فرموده باشد. همچنین واقدی از معمر از زهری ما را خبر داد که می گفته

وابسته رمله دختر شبیه بن ربیع بن عید شمس بوده است و رمله همسر عثمان بن عفان(رض) می باشد. کنیه عبدالرحمن ابومحمد است و به سال صد هجری به روزگار حکومت عمر بن عبدالعزیز متولد شده است.

محمد بن عمرو واقدی ما را خبر داد و گفت: عبدالرحمن بن ابی الزناد ما را خبر داد و گفت: محمد بن عبدالعزیز زهری که از دوستان بسیار یکرنگ و پیوسته به ابی الزناد پدر عبدالرحمن بود سرپرست قضای مدینه شد و چنان اتفاق افتاد که میان عبدالرحمن بن ابی الزناد و عبدالله بن محمد بن سمعان گفتگو و ستیزی در گرفت، عبدالرحمن به عبدالله دشنام زشت داد، و عبدالله به مردم گفت: گواه باشید و عبدالرحمن را به داوری پیش محمد بن عبدالعزیز برد و چون گواهان گواهی دادند که عبدالرحمن چنان گفته است، محمد بن عبدالعزیز او را زندانی کرد و هفده تازیانه زد.

واقدی می گوید: سپس عبدالرحمن بن ابی الزناد به سرپرستی خراج مدینه گماشته شد. او در آن باره از اهل خیر و مردم پارسا و کسانیکه حدیث می دانستند یاری خواست و عبدالرحمن در کار خود مردی خردمند و محدثی دانشمند و پرحدیث بود. مردی در حضور او حدیثی را خواند که اعراب پاره ای از کلمات را درست نخواند. برخی از کسان که آنجا حاضر بودند خندیدند و عبدالرحمن خاموش بود، چون آن مرد درخواست و برفت حاضران را در باره خندیدن ایشان سرزنش کرد و گفت: از این کار خود آزر نمی آید؟

گوید مردی حدیثی را که عبدالرحمن می نوشت و دوست نمی داشت همگان آنرا بشنوند بلند خواند، چون آن مرد درخواست به عبدالرحمن نگریست، عبدالرحمن گفت: اگر به او می گفتم این حدیث را پوشیده بدار با فریاد آنرا می خواند! من او را به حال خود رها کردم که نفهمد می خواهم آنرا پوشیده بدارم و بر حال اهمیتی ندارد این هم مانند احادیث دیگری که پیش اوست.

عبدالرحمن بن ابی الزناد به بغداد آمد و برای بغدادیان حدیث می کرد، در بغداد بیمار شد و همان جا به سال 174 هجری قمری به عمر هفتاد و چهار سالگی در گذشت، محدثی پر حدیث ولی ضعیف بوده است. و ذهبی در کتاب الکاشف می نویسد: نامبرده از ثابت ترین مردم در روایات هشام بن عروه بوده و در بغداد فتوی می داده است.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه 340، 341 و 342

الکاشف جزء دوم صفحه 159 و 160

طبقات محمد ابن سعد جلد ششم صفحه 300 و 301

²⁷ ولید بن عبدالملک اموی: ولید بن عبدالملک بن مروان بن حکم بن عاص بن امیه اموی بوده و نامبرده در سال 86 هجری قمری بعد از مرگ پدرش عبدالملک خلیفه شد و در زمان خلافت او قتیبه بن مسلم به خراسان رفت و از آنجا آهنگ ترکستان نمود و شهر های بخارا، سمرقند، جاج، فرغانه، خوارزم و کاشغر را ضمیمه سرزمین های اسلامی نموده و مرو را دارالملک خود قرار داد و در شمال مسلم بن عبدالملک قسطنطنیه را تصرف نموده و در آنجا مسجد بزرگی برپا کرد، و در زمان ولید بود که محمد بن قاسم ثقفی قسمت بزرگی از هند خصوصاً سند را بطور کامل فتح نمود و در وقت خلافت او موسی بن نصیر به غزای اندلس رفت و در سال 92 هجری قمری شهر ها و قلعه های آن سرزمین به دست طارق بن زیاد آزاد کرده موسی بن نصیر فتح گردید و بالاخره ولید بن عبدالملک به روز دوشنبه نیمه جمادی الآخر سال 96 هجری قمری مطابق 25 فوریه 715 میلادی وفات نمود و در مدت خلافت او اختلاف است، زهری می گوید: ولید یکماه کم ده سال خلافت کرد و ابو معشر دوره خلافت او را نه سال و هشت ماه گفته و حمدالله مستوفی نه سال و هشت آورده است و در سن وی نیز اختلاف است. محمد بن عمر واقدی چهل و شش سال و یکماه و هشام بن محمد چهل و پنج سال گفته و ابن اثیر در تاریخ الکامل چهل و دو سال و شش ماه و عده ای نیز چهل و هفت سال آورده اند و در محل دفن وی نیز اختلاف است، واقدی می گوید: ولید در دمشق مرد اما عده ای دیگر از مؤرخین وفات او را در دیرمران گفته اند و می گویند او را در بیرون دروازه خرد در مقبره فرادیس به خاک سپردند.

بر جنازه ولید، عمر بن عبدالعزیز نماز گذارد. ولید 19 پسر داشت که عبارت اند از: عبدالعزیز، محمد، عباس، ابراهیم، تمام، خالد، عبدالرحمن، مبشر، مسرور، ابو عبیده، صدقه، منصور، مروان، عنبسه، عمر، روح، بشر، یزید و یحیی.

ولید بن عبدالملک در نزد شامیان از بهترین خلفای اموی و مردی سخی و بخشنده بود وی کسان نیازمند و درمانده را عطاء و بخشش می داد، مجنومان را مقرری داده به هر که از پا افتاده بود خادمی تعیین و برای نابینایان رهنمای مقرر نمود. در زمان وی مساجد بسیاری از جمله مسجد بزرگ دمشق معروف به مسجد اموی ساخته شد و مسجد نبوی را نیز از نو بنیاد نهاد و مسجد الاقصی را نو سازی کرد. وی در دمشق دارالشفاء(بیمارستان) دارالصفاء(محل ضرب سکه) و دارالضیافه(هتل و مهمانخانه) ساخت. ولید در کار ساختمان، عمارت، سد و آبگیر علاقه خاصی داشت. در زمان او عمر بن عبدالعزیز مدتی والی مدینه بود. ولید از نظر قیافه مردی زشت رخسار و کج رفتار بود، چون راه می رفت گردن فراز می نمود و از بینی اش همواره آب روان بود. ولید زنان بسیار گرفت و بعد طلاق داد، گویند: شصت و سه زن گرفته است.

تاریخ طبری جلد نهم از صفحه 3802 الی صفحه 3892

تاریخ الکامل جلد ششم از صفحه 2746 الی صفحه 2828

تاریخ گزیده حمدالله مستوفی صفحه 273، 274، 275 و 276

است: رسول خدا هیچ زنی از قبیله کنده 28 را به همسری نگرفت، جز همان زن جوانی را که با او هم نام هنگامیکه از او جدا شد زفاف نفرمود.

هشام بن محمد بن سائب کلبی 29، از پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: پیامبر (ص) اسماء دختر نعمان را که از زیباترین و پرطراوت ترین زنان روزگار خود بود برای خود عقد فرمود، گوید هنگامیکه پیامبر (ص) شروع به ازدواج با زنان غیر قرشی و شهره به زیبایی کرد، عائشه گفت: اینک دست بر زنان غریبه زیبا نهاده است و ممکن است به زودی خاطر او را از ما منصرف کنند، پیامبر (ص) هنگامیکه نماینده گان قبیله کنده به حضور شان آمدند اسماء را از پدرش خواستگاری فرمود، هنگامیکه همسران پیامبر او را دیدند بر او رشک بردند و او را گفتند اگر می خواهی در نظر پیامبر مورد توجه قرار گیری هنگامیکه پیش تو می آید از او به خدا پناه ببر، و چون رسول خدا بر او وارد شد و پرده حجره فرو افگند و دست خود را بسوی او دراز کرد، اسماء گفت: از تو به خدا پناه می برم، پیامبر فرمود از چه کسی به خدا پناه می بری! پیش قوم خود بر گرد.

هشام بن محمد، از ابن غسیل از حمزه پسر ابو اسید ساعدی از گفته پدرش ابو اسید که از شرکت کننده گان در جنگ بدر بوده است ما را خبر داد که می گفته است: پیامبر (ص) اسماء دختر نعمان جوانی را عقد فرمود و مرا روانه کرد، من او را آوردم، حفصه ب عائشه یا حفصه گفت تو او را خضاب کن و من موی هایش را شانه میزنم و به آن کار پرداختند ضمن آن یکی از آن دو به اسماء گفت: پیامبر (ص) دوست میدارد که چون پیش زن خود می آید زن بگوید از شر تو به خدا پناه می برم. بدین سبب بود که چون پیامبر (ص) پیش اسماء آمد و در حجره را بست و پرده را فرو هشت همینکه دست به سوی او دراز کرد اسماء گفت: از شر تو

28 کنده: کنده نام پدر قبیله یا تیره ای است که از اعراب یمن می باشند و آن کنده بن ثور بوده است و قبیله کنده در جنوب شبه جزیره عربستان سکونت کردند سپس گروهی از آنجا به دیگر بلاد هجرت نمودند.

لغت نامه دهخدا جلد دوازدهم صفحه 18631

29 هشام بن محمد کلبی کوفی شیعی: هشام بن محمد (ابونضر) بن سائب بن بشر بن عمرو و النسابه بن حارث بن عبدالحارث بن عبدالعزی بن امرئ القیس بن عامر بن نعمان بن عامر بن عبود بن کنانه بن عوف بن عذره بن زیداللات بن رفیده بن ثور بن کلب کلبی کوفی شیعی مکنی به ابوالمنذر و معروف به ابن کلبی است.

جد وی سائب و دو عموی پدرش عبید و عبدالرحمن و پدر ایشان بشر بن عمرو در جنگ جمل همراه حضرت علی (رض) بودند و سائب بن بشر همراه مصعب بن زبیر کشته شد و سفیان و محمد دو پسر سائب هستند که محمد بن سائب در جنگ جمل همراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث شرکت کرده و عالم به تفسیر، انساب و اخبار عرب است و به سال 146 هجری قمری به روزگار خلافت منصور درگذشته است. هشام بن محمد کلبی نیز از مورخان و عالمان انساب و اخبار عرب می باشد و او را آثار بسیاری است، ابن الندیم در کتاب الفهرست بیش از صد کتاب از آثار ابن کلبی را نامبرده است. وی از اهالی کوفه بوده حاجی خلیفه وفات او را در سال 204 و عده ای دیگری از مورخان 206 هجری قمری در کوفه گفته اند. برخی از آثار ابن کلبی عبارت اند از: آیةالنبی (ص)، اسد بن عبدالعزی، اخبارالحر و أسعارهم، اخبار زیاد بن ابیه، اخبار عباس بن عبدالمطلب، اخبار عمرو بن معدی کرب، اخذکسری، رهن العرب، ادعاء زیاد، معاویه، ادیان العرب، ازدواج النبی (ص)، احادیث النبویه اسماء فحول العرب، استان الجزور، اسواق العرب، اصحاب الکهف، افتراق ولدنزار، القاب بنی طابعه، القاب ربیعة، القاب قریش، القاب قیس غیلان، القاب الیمن، امثال حمیر، امهات الخلفاء، بنی حنیفة، ایام فزاره، وقائع بنی شیبان، ایام قیس بن ثعلبة، بیوتات ربیعة، بیوتات الیمن، تاریخ اجنادالخلفاء، تسمیه مافی شعرائی القیس تسمیه من قال بینا و قبل فیہ، تسمیه من نقل من عاد و ثمود، تسمیه من بالحجاز من احياءالعرب نفرق الازد، تفرق عاد، جمهرةالجمهرة، حبیب العطار، حدیث آدم و ولده، حدیث بیهس و أخوته، حکام العرب، حیره و تسمیهالبیع، حی الضحاک، خطبة علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، خلق اسلم فی القریشیا، خلق عبدالمطلب و خزاعة، خلق الفضول و قصةالغزال، داحس والغبراء، دخول جریر علی الحجاج، الدیباغ فی اخبارالشعراء، رفع عیسی علیه السلام، زید بن حارثة، شرف قصی بن کلاب، صفات الخلفاء، صنایع قریش، طلسم و جدلیس، عادللولی و الآخرة، عجائب الاربعة، عجائب البحر، عدی بن زیدالعبادی، فضائل قیس غیلان، قسمةالأرخین، کنی آباءالرسول علیه السلام، لغات العرب، ماکانت الجاهلیةتفعله و یوافق حکم الإسلام، مروان القرظ، المنسوخ من بنی اسرائیل، مسیلمةالکذاب، ملوک الطوائف، ملوک کنده، ملوک الیمن، منارالیمن، من فخرباخواله قریش، من قال بیتاً من الشعر و نسب الیه، من هاجروابوه، منطق الطیر، نسبة ولد عبدالمطلب، النسب الکبیر یحتوی کتاب الانساب، نسب الیمن، وصالیالعرب، وقایع الضیاب و فزاره، یوم شنیق، کتاب ابی عتاب، کتاب الاصلنام، کتاب الاقالیم، کتاب الانهار، کتاب الاوائل، کتاب الايام، کتاب البلدان کبیر، کتاب البلدان صغیر، کتاب التاریخ، کتاب الجن، کتاب الحیل، کتاب الدفان، کتاب الدوسی، کتاب السمر، کتاب السیوف، کتاب العواقل، کتاب الغزیه، کتاب الفتیان الاربعة، کتاب الغداء، کتاب الکلام، کتاب الکنی، کتاب الکهان، کتاب القداح، کتاب المثالب، کتاب المساجرات، کتاب المشعبات، کتاب المصلین، کتاب المعاتبات، کتاب المعرفات من قریش، کتاب المعران، کتاب المعمرین، کتاب المقطعات، کتاب المناقرات، کتاب المناقرات، کتاب المناکح، کتاب المنذر ملک العرب، کتاب الموءدات، کتاب النواقل، کتاب الوفود، کتاب الیمن و أمر سیف ذی یزن، جمهرةالانساب الاصلنام، نسب الخیل فی الجاهلیة و الاسلام، ملوک الطوائف، تاریخ اخبار الخلفاء.

کشف الظنون جلد ششم صفحه 395 و 396

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 815 و 816

لغت نامه دهخدا جلد پانزدهم صفحه 23478 به نقل از اعلام زرکلی

به خدا پناه می برم، پیامبر(ص) آستین جامه خود را بر چهره خویش نهاد و سه بار فرمود تو به بهترین پناهگاه پناه بردی. ابو اسید می گوید: پیامبر پیش من آمد و فرمود: ای ابو اسید! دو دست جامه کتانی سپید به او بده و او را پیش قوم خودش ببر، اسماء می گفت مرا بد بخت فرا خوانید.

ضحاک بن مخلد شیبانی از موسی بن عبیده از عمر بن حکم، از ابواسید ما را خبر داد که می گفته است: پیامبر(ص) زنی از بنی جون را به همسری گرفت و مرا برای آوردن او روانه فرمود، من او را آوردم و در خانه ای که در منطقه شوط³⁰ و بالاتر از منطقه ذباب³¹ بود مسکن دادم، آنگاه پیش پیامبر(ص) رفتم و گفتم ای رسول خدا همسرت را آورده ام، آنحضرت در حالیکه من همراهش بودم پیاده حرکت کرد و چون او را دید به شیوه خود بر زانو نشست و خواست او را ببوسد، آن زن گفت از شر تو به خدا پناه می برم، پیامبر فرمود به پناهگاه بزرگ پناه بردی سپس مرا دستور داد که آن زن را پیش قوم خودش برگردانم و چنان کردم.

محمد بن عمر واقدی، از سلیمان بن حارث، از عباس بن سهل³² ما را خبر داد که می گفته است: از ابو اسید ساعدی شنیدم که می گفت: همینکه با اسماء پیش قبیله اش رسیدیم فریاد بر آوردند که ای اسماء چه نافرخته ای، چه بر سرت آمده است او گفت: فرییم دادند و مرا گفتند که چنین و چنان بگو. خویشاوندانش گفتند: ما را میان اعراب به بد نامی مشهور کردی. اسماء به ابو اسید ساعدی رو کرد و گفت: به هر حال اینکار شده است. اینک من باید چه کار کنم؟ ابو اسید گفت: در خانه ات بنشین و از غیر محارم خود حجاب را رعایت کن تا پس از رسول خدا هیچ طمع کننده در تو طمع نکند که تو از مادران مومنانی.

گوید اسماء در خانه نشست و هیچ کس طمع به ازدواج به او نسبت و او را جز اشخاص محرم ندیدند و سر انجام به روزگار خلافت عثمان بن عفان(رض) پیش اقوام خود در نجد³³ در گذشت.

هشام بن محمد بن سائب از پدرش از ابو صالح از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است: اسماء دختر نعمان را مهاجر بن ابی امیه بن مغیره به همسری گرفت. عمر(رض) خواست تا آن دو را عقاب کند. اسماء گفت: به خدا سوگند نه مقررات حجاب در باره ام انجام شد و نه ملقب به ام المومنین شدم. و عمر(رض) از آن دو دست برداشت.

³⁰ شوط: شوط بستانی است نزدیک کوه احد.

لغت نامه دهخدا جلد دوازدهم صفحه 14517 به نقل از منتهی الأرب و معجم البلدان

³¹ ذباب: ذباب کوهی است به مدینه الرسول و نام او در کتب مغازی مکرر آمده است. لغت نامه دهخدا جلد هشتم صفحه 11485 به نقل از مرصداطلاع

³² عباس بن سهل ساعدی: عباس بن سعد بن مالک بن خالد بن ثعلبه بن حارثه بن عمرو بن خزرج بن ساعده ساعدی بوده و مادرش عایشه دختر خزیمه بن ووح بن أجم از خاندان سلیم بن منصور است. موصوف از جمله ای تابعین می باشد و از پدرش و ابی اسید ساعدی و ابو حمید ساعدی و ابو هریره و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عبدالله بن زبیر و جابر و عبدالله بن حنظل و دیگران حدیث روایت نموده و از او پسرانش ابی و عبدالمهیمین و عمرو بن یحیی بن عماره و عبدالرحمن بن سلیمان بن غسیل و عماره بن غزیه و ابن اسحاق و علاء بن عبدالرحمن و محمد بن عمرو بن عطاء و فلیح بن سلیمان و ابی ذنب و جماعتی دیگر روایت نموده اند.

ابن معین و نسائی او را ثقه گفته و ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و می گوید: وی زمان حضرت عثمان بن عفان(رض) را در یافته و در زمان شهادت حضرت عثمان پانزده ساله بوده و در سال 95 هجری قمری وفات یافته است.

ابن سعد در کتاب طبقات آورده است: عباس بن سهل این فرزندان را داشته: ابی، عبدالسلام، ام حارث، آمنه، ام سلمه که مادر شان جمال دختر جعد بن مالک بن سعد بن نافذ از خاندان سلیم بن منصور است، عبدالمهیمین و عنبسه که مادرشان کنیزی است و نیز ابن سعد آورده است: عباس بن سهل در زمان خلافت حضرت عمر فاروق(رض) دیده به جهان گشود و هنگامیکه حضرت عثمان(رض) که خدایش پیامرزد کشته شد عباس بن سهل پانزده ساله بود. عباس از عثمان(رض) روایت نقل کرده است. پس از آن به عبدالله بن زبیر(رض) پیوست و همراه او قیام کرد. از ابو حمید ساعدی هم روایت کرده است، او مورد اعتماد بوده و پرحدیث نبوده است. معن بن عیسی از ابی ذنب از عباس بن سهل ما را خبر داد که می گفته است: به روزگار عثمان(رض) که من پانزده ساله بودم در سختی گرما و سرما مردم به هنگام سجده دست های خود را روی لباس(پارچه) می نهادند. محمد بن عمر واقدی و دیگران گفته اند که عباس بن سهل به روزگار خلافت ولید بن عبدالملک در مدینه درگذشت، و هیثم بن عدی نیز می گوید: وی در مدینه در زمان خلافت ولید بن عبدالملک وفات یافته است اما عده ای دیگری از مورخان وفات او را در سال 110 هجری قمری گفته و ذهبی نیز همین سال را آورده و می گوید: عباس بن سهل و قتاده همزمان در همان حدود سال 110 هجری قمری وفات یافته اند.

تهذیب التهذیب جلد سوم صفحه 76

الکاشف جزء دوم صفحه 62

تقریب الثقات صفحه 658

طبقات ابن سعد جلد پنجم صفحه 383

³³ نجد: نجد سرزمین کوهستانی است در شمال جزیره العرب.

لغت نامه دهخدا جلد چهاردهم صفحه 22346

هشام بن محمد بن سائب از گفته زهیر بن معاویه جعفی 34 ما را خبر داد که می گفته است: اسماء از اندوه در گذشت.

واقعی می گوید: از کسی شنیدم که می گفت به هنگام جنگ با مرتدان عکرمه پسر ابوجهل اسماء را که برای او از سوی رسول خدا مقررات حجاب وضع نشده بود به همسری گرفت و این حدیث درستی نیست. و صاحب صحیح البخاری ضمن حدیثی چنین آورده است: حدیثی الحمیدی: حدیثنا الاولی: حدیثنا الاولی: قال: سألت الزهیری: آیا ازواج النبی(ص) استعادت منه؟ قال اخبرنی عروة، عن عائشه(رض): أن ابنة الجون، لما ادخلت علی رسول الله(ص) و دنامنها قالت: اعوذ بالله منك، فقال لها: لقد عدت بعظیم، الحقی باهلک حمیدی از ولید و او از ازواجی روایت نموده اند که گفت: از زهیری پرسیدم که کدام یک از زنان پیامبر اسلام(نسبت نارضایتی با آنحضرت) به خدا پناه بسته است؟ زهیری گفت: عروه مرا خبر داده که عائشه(رض) گفت: آنگاه که دختر جون به پیامبر(ص) آورده شد آنحضرت(ص) نزدیک وی آمدند آن زن گفت: از تو به خدا پناه می جویم. آنحضرت(ص) به وی گفتند: (به تحقیقی که به عظیم پناه جستی، به خانواده ات ملحق شو).

ترجمه فارسی صحیح البخاری جلد ششم صفحه 137

الإصابة صفحه 1634 و 1635

الاستیعاب جلد چهارم صفحه 348، 349 و 350

اسدالغایه جلد هفتم صفحه 14، 15 و 16

حیة الصحابیات صفحه 49 و 50

تیسر القاری شرح صحیح البخاری جلد پنجم صفحه 124 و 125

تاریخ یعقوبی جلد اول صفحه 454

تاریخ طبری جلد چهارم صفحه 1296، 1473 و 1477

لغت نامه دهخدا جلد دوم صفحه 2474 به نقل اعلام زرکلی جلد اول صفحه 102 و 103

طبقات ابن سعد جلد هشتم از صفحه 146 الی 150

³⁴ زهیر بن معاویه جعفی کوفی: زهیر بن معاویه بن خدیج بن رحیل بن زهیر بن خثیمه بن ابی حمران(حارث) بن معاویه بن حارث بن مالک بن عوف بن سعد بن حریم بن جعفی بن سعدالعشیره جعفی مکنی و معروف به حافظ ابو خثیمه کوفی بوده و از قبیله مذحج می باشد نامبرده در سال صد هجری قمری در کوفه متولد گردیده و بعد از مدتی در زمان خلافت هارون الرشید از کوفه به ناحیه جزیره کوچ نموده و شیخ جزیره گردید و همان جا ساکن بود تا درگذشت، وفات او را مطین در سال 172 و ذهبی در آخر سال 73 و ابن منجویه در سال 177 و ابو جعفر بن نفیل رجب سال 73 و ابن حبان در رجب سال 73 یا 74 گفته اند.

موصوف از ابی اسحاق سبیبی، سلیمان تیمی، عاصم احول، اسود بن قیس، بیان بن بشر، خصیف، زید بن جبیر، اعش، سماک بن حرب، عبدالعزیز بن رفیع، عبدالرحمن بن زیاد بن أنعم، عبدالکریم جزری، زبید یامی، عمرو بن میمون بن مهران، ابی زبیر، منصور بن عبدالرحمن حبیبی، موسی بن عقبه، هشام بن عروه، یحیی بن سعید انصاری، زیاد بن علاقه و دیگران حدیث روایت نموده و از او ابن مهدی، قطان، ابوداؤد طیالسی، ابونضر هاشم بن قاسم، یحیی بن آدم، اسود بن عامر شاذان، هیثم بن جمیل أنطاکی، عمرو بن عثمان رفیع، عبدالله بن محمد نفیلی، ابوغسان نهدی، ابونعیم، عمرو بن خالد حرانی، یحیی بن یحیی نیشابوری، احمد بن عبدالله بن یونس، علی بن جعد، عبدالسلام بن عبدالحمید حرانی(و او آخرین کس بود که از وی سخن گفته است) و جماعتی دیگر روایت نموده اند.

بشر بن عمر زهرانی به نقل از ابن عیینه می گوید: مثل زهیر بن معاویه در کوفه نیست. و میمونی به نقل از احمد گفته است: وی از معادن راستی است. و ابن معین و ابوزرعه او را ثقه گفته اند و ابوحاتم او را ثقه و قابل اطمینان در سنت گفته و عجلی او را ثقه و قابل اعتماد آورده و نسائی و ثقه و ثابت قدم است و ابن منجویه گفته است: او حافظ قابل اطمینان در بین هم عصرانش در عراق و از کسانی است که در اعتماد پیش قدم هستند و ذهبی او را حجت خوانده و ابن حبان در کتاب تقریب الثقات می نویسد: زهیر بن معاویه بن رحیل جعفی مکنی به ابوخیثمه از اتباع تابعین و از اهالی کوفه بوده و در جزیره سکونت اختیار نموده و حافظی قابل اعتماد است، اهل عراق در روزگار ثوری می گفتند: اگر ثوری بمیرد جانشین وی زهیر است و او قابل اعتمادتر از دیگر همردیفان خود بود. و ابن سعد در کتاب طبقات آورده است: عمرو بن خالد مصری ما را خبر داد و گفت: شنیدم که سعید بن منصور، زهیر را می ستود و از او به نیکی یاد می کرد و دستور می داد احادیث او را بنویسند، گوید: زهیر بن معاویه به سال 164 یعنی در زمان خلافت هارون الرشید به جزیره آمد، زهیر محدثی مورد اعتماد، استوار، امین و پر حدیث بوده است.

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه 211 و 212

الکاشف جزء اول صفحه 281

تقریب الثقات صفحه 474

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 832